

تحلیلی بر:

**تغییر و تحولات درونی
سازمان مجاهدین خلق ایران
(۵۲-۵۴)**



سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

(فروردین ماه ۵۸)

● مقدمه:

سندی که هم اکنون در مقابل شماست تحلیل ما را از سیر قضایای که در درون "سازمان مجاهدین خلق ایران" از سال ۵۲ بعد روی داد و نیز نظرات ما را نسبت به مواضع سیاسی، ایدئولوژیک حاکم بر بخش منشعب سازمان مجاهدین خلق ایران بین سالهای ۵۲ تا ۵۷ بیان میکند. انتشار این سند از جانب ما از آنروست که سابقه سیاسی-تشکیلاتی ما - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر- به فعالیت در سازمان مجاهدین خلق ایران بازمی‌گردد و بدین لحاظ ما خود را موظف دیدیم که نظراً تو مواضع تحلیلی و انتقادیمان را پیرامون قضایای درونی این سازمان در اختیار نیروهای انقلابی خلق قرار دهیم تا بعنوان یک تجربه مورد استفاده قرار گیرد. ما قبلاً در اطلاعیه‌ای که در تاریخ مهر ماه ۵۷ منتشر نموده ایم رئوس کلی این مواضع انتقادی را مطرح کرده و شرح و تفصیل آنرا به بعد واگذار نمودیم.

ما در این جزوه برآنیم تا انتقادات محوری مذکور را بطور مفصل‌تر و گسترده‌تری مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی هم اکنون از جهاتی چند لازم شده است. اول: از این جهت که انتقادات گذشته که متوجه جریانات درونی بخش منشعب بوده و طبیعتاً "ما را نیز در بر میگرفت صریحاً مطرح شده و مواضع فعلی ما نسبت بدان روشن گردد. دوم: با بررسی انتقادات مذکور زمینه‌ای برای درس آموزی از تجارب ناشی از تفریبات و تحولات درونی سازمان مجاهدین بدست آید. تنها با طرح انتقادات بطور روشن و صریح، تشریح اشتباهات و انحرافات و تبدیل آن بیک کار تئوریک، درس آموزی از آن و ارائه آن بحضور توده‌ها و کتیه‌های انقلابی جامعه است که میتوان پراتیک یک دوره از جنبش انقلابی و یک سازمان انقلابی را ولو اینکه به انحراف رفته و ضایعاتی هم به بار آورده باشد، به یک امر مثبت و سازنده تبدیل نمود.

لازم بتذکر است که در شرایطی که میهن ما وارد مرحله جدیدی در حیات خود بعد از قیام بهمن ۵۷ شده و در حالیکه خرده بورژوازی

در قدرت حاکم سهم پیدا کرده است، چگونگی برخورد کمونیستها به این طبقه دارای اهمیت تعیین کننده‌ای می‌باشد. چراکه هرگونه "چپ روی" یا "راست روی" در چنین شرایطی کمونیستها را منزوی و منفرد کرده و یا بالعکس به دامن سازشکاری و دنباله روی از خرده بورژوازی خواهد کشاند. تجربه‌ای که ما در این مورد داشته‌ایم، دنباله روی از یک جریان اپورتونیستی چپ بوده است که بررسی جوانب مختلف این تجربه و درس آموزی از آن می‌تواند ما را از اشتباهات این چنینی باز دارد و به غنای مبارزه ایدئولوژیک یک بر علیه نظرات تروتسکیستی و شبه تروتسکیستی که بویژه در شرایط کنونی، زمینه عینی و ذهنی رشد و گسترش خطرناکی یافته است، بیافزاید. اینکه تا چه اندازه در این امر، موفق شده‌ایم، طبعاً به ظرفیت ایدئولوژیک سیاسی و میزبان توانایی ما بستگی دارد، که نه تنها نوشته فوق بلکه سیر حرکت نوین، سازمان در متن فعالیت‌های سیاسی و مبارزاتی خود و چگونگی برخورد آن با مسائل مختلف جنبش، در گذشته، حال و آینده ملاک و معیار حقیقی سنجش و ارزیابی آن می‌باشد. بدون تردید قضاوت نهائی با توده‌ها و تاریخ خواهد بود.

سوم: انتشار این سند از این جهت ضروریست که انتقادات واقعی به جریان‌ات گذشته از میان انبوه اتهامات، جعلیات و شایعاتی که به اعتبار مواضع ضد کمونیستی جناحهای ارتجاعی ساخته و پرداخته شده است ممیز گشته و مواضع عناصر و نیروهای که از این انحراف پیراهن عثمانی برای حملات کینه توزانه خود بر علیه کمونیستها و محملی بر فعالیت‌های خصمانه و ضد کمونیستی و ضد کارگری خود ساخته‌اند، افشا می‌گردد. جریان ارتجاعی فوق همواره کینه‌توزانه ترین و خصمانه‌ترین حملات خویش را به جانب کمونیستها (و نه صرفاً "بخش‌منشعب از سازمان مجاهدین خلق ایران") متوجه می‌نمود و حتی قرائن و شواهد مشخص بر این دلالت دارد که قبل از سال ۵۲ یعنی آن هنگام که هنوز اختلافی درون سازمان مجاهدین بروز ننموده و سخنی از تحولات ایدئولوژیک آن در میان نبوده، عناصر وابسته بدین جریان با مواضع ایدئولوژیک و سیاسی سازمان مجاهدین ضدیت نشان داده و با پخش و انتشار جزوات "شناخت" و "اقتصاد بزمان ساده" باین سهانه که این جزوات کمونیستی است، مخالفت می‌ورزیدند. عناصر وابسته به همین جریان ارتجاعی بعدها انحرافات را که در جریان دگرگونیهای سازمان مجاهدین و تحول ایدئولوژیک بخشی از آن بروز نمود، بصورتی غیر واقعی وانمود

ساخته و عملکرد این انحرافات رادها بار بیش از آنچه بود و بصورت
 اکاذیب، شایعات و جعلیات فراوان **★** جلوه‌گر ساختند. و الا خره همینها
 بودند که در یکی دو ساله اخیر، با سرپوش گذاشتن بر مبارزات کمونیست‌ها،
 با نادیده گرفتن جانفشانیها، جانبازیها و مبارزات انقلابی آنها و حتی
 بصورت واقعا "زشتی بحساب نیاوردن شهدای کمونیست و پایمال کردن
 خون آنان، کوشش سیستماتیکی را برای سرکوب آنها آغاز نموده اند.
 همه این شواهد و قرائن بار دیگر روشن مینماید که دلسوزیهای
 این "دلسوختگان" سازمان مجاهدین خلق تنها محملی برای حملات
 هیستریک و کینه‌توزانه آنها بر علیه کمونیست‌ها بود و بس و انحرافات که
 در تحول ایدئولوژیک بخشی از سازمان مجاهدین روی داد فرصتی
 طلائی برای اینان پیش آورد تا بتوانند از آن به مثابه سکوی برای
 حملات و تهاجمات ارتجاعی و کینه ورزانه خود به کمونیست‌ها و نیروهای
 انقلابی استفاده نمایند. **★★**

افشای مواضع ارتجاعی این فرصت طلبان بیهیچوجه به معنای نادیده
 گرفتن انحرافات فوق و تاثیر قابل ملاحظه آن در تفرقه و جدایی میان
 نیروهای خلق نیست. چراکه طبیعی بود در اثر انحرافات مذکور بهر

★ - شایعات و ادعاهائی از این قبیل که در حدود ۱۳ تا ۱۸ نفر در
 سازمان اعدام شده‌اند، یا سازمان افرادی را عمداً به پلیس لو داده،
 یا فلان رفیق را در سازمان مسموم نموده‌اند، و یا مارکسیست‌ها بدون
 سازمان مجاهدین رخنه کرده‌بودند و تغییر و تحولات ایدئولوژیک
 سازمان مجاهدین خلق در سال ۴۵ ناشی از آن بوده‌است و... و
 دهها دروغ و تهمت و افترای دیگر، نمونه‌هایی از این قبیل‌اند.

★★ - این نوع برخوردهای موزیانه و سفسطه‌گرانه چه آگاهانه صورت
 گیرد و چه ناآگاهانه و از روی دنباله روی و احساسات، تشابه بسیاری با
 مواضع رژیم شاه سابق دارد که در رابطه با اعدام انقلابیون مذهبی در
 سازمان مجاهدین اتخاذ کرد. رژیم مغفور شاه نیز با پیراهن عثمان
 کردن این جریان انحرافی، با نوحه سرائی و اشک تصاح ریختن برای
 مبارزانی چون شهید شریف واقفی دهها نوع تهمت و افترا را به مبارزین و
 انقلابیون صدیق دیگر می‌بست.

حال بخششی از نیروهای مذهبی و حتی برخی از جناحهای رادیکال نیز به موضعگیری علیه کمونیستها کشیده شوند. لیکن برجسته کردن نام درست این انحرافات، جعل و تحریف و پیراهن عثمان نمودن آن، به منظور رسیدن به هدفهای دیگری که در پشت آن دنبال می شود، دیگر یک برخورد و عکس العمل ساده و طبیعی نبوده و از انگیزه های دیگری ناشی می شود که سالها و سالهاست کمونیستها و دمکراتهای انقلابی به آن آشنا هستند. بخصوص اگر توجه کنیم که در درون بخش منشعب نیز سرانجام توده ها و مسئولین سازمانی با کسب آگاهی بیشتر، مبارزه سخت و همه جانبه ای را با انحرافات گذشته این بخش و رهبری آن آغاز کرده و اپورتونیزم چپ و سلطه طلبانه و ایدئولوژی تفرقه افکنانه گذشته را در سازمان طرد نمودند و در این زمینه به موفقیت های شایان توجهی دست یافتند، این مسئله برجستگی بیشتری پیدا می کند و بالاخره دلیل دیگر انتشا را این سند اینست که ما سعی می کنیم با روشن کردن چگونگی و ماهیت مسائلی که در درون سازمان بروز نمود و جدا کردن انتقادات واقعی از شایعات و ابهامات و نتیجه گیری های انحرافی از حیثیت و شرف انقلابی انقلابیون و شهدای گمنامی دفاع کنیم که در این میان و بدلیل مجموعه مسائل فوق الذکر در معرض زشت ترین و ناروا ترین اتهامات و حملات قرار گرفته اند. ما این دفاع را بخصوص هم اکنون که در صدد بررسی این انتقادات هستیم ضروری می دانیم. این دفاع بر حقی است از انقلابیون و شهدائی که در سخت ترین شرایط و حاکمیت وحشیانه ترین دیکتاتوریه ها، مبارزه نمودند و بسیاری از آنان خون پاکشان را در راه رهایی خلق ایشار کردند.

درود بی پایان بر همه شهسادهای راه آزادی

بررسی تحلیلی و انتقادی ما در رساله حاضر حول چند محور اساسی می باشد که عبارت خواهند بود از :

- ۱- بررسی تغییر و تحولات ایدئولوژیک سالهای ۵۲-۵۴ سازمان مجاهدین خلق ایران و انحرافات موجود در آن .
- ۲- ماهیت مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی و جهت آن .
- ۳- بحران و از هم گسیختگی اجتناب ناپذیر ناشی از بروز انحراف در جریان تحول ایدئولوژیک بخش منشعب و بالاخره ماهیت طبقاتی و خصوصیات سیاسی ایدئولوژیک آن تفکر و ایدئولوژی اپورتونیستی که در طی ۵ سال ، از سال ۵۲ تا ۵۷ این انحرافات را نمایندگی کرده است .



قبل از اینکه به بحث اصلی بپردازیم ، لازمست نکته ای را توضیح دهیم : آنچه ما تا کنون درباره مشی چریکی ، اثرات و عملکردهای آن گفته ایم شاید چیز تازه تری از آنچه سایر نیروهای م . ل در عرض این چند سال پیرامون انحرافات آن نوشته و این مشی را به نقد کشیده اند نباشد ، حتی می توانیم بگوئیم ، خود ما نیز تاثیرات قابل ملاحظه ای از این انتقادات پذیرفتیم ، منتها آنچه به نقد ما ویژگی می بخشد ، همانا اسارت مستقیم ما در تاروپود این مشی ، برخورد عینی مشخص و ملموس با عملکردها ، تناقضات و بحرانهای ناشی از مشی چریکی و درک انحرافات آن در جریان مبارزه انقلابی می باشد . از اینرو با توجه به اینکه کلیه انحرافات این مشی را در عرض چند سال اخیر سایر نیروهای م . ل نیز از دیدگاه اصول و قوانین مارکسیستی - لنینیستی به نقد کشیده اند ، دیگر لازم ندیدیم بار دیگر به این مسئله در شکل کلی آن بپردازیم . در عین اینکه مسلماً به مقتضای مطالب مورد بحث و آنجا که بررسی انتقادات به شکلی به تحلیل از مشی چریکی مربوط می شود به توضیحات لازم خواهیم پرداخت . بنابراین در زمینه مشی چریکی و انحرافات آن ، آنچه در این نوشته مورد اشاره قرار خواهد گرفت ، بطور صمده رابطه ایست که با انحرافات و اشتباهات سا زمان در این دوره داشته است .

نکته دیگری که ضروری است در اینجا بدان اشاره شود. دربارهٔ ابهامی است که برای برخی از نیروهای انقلابی و م.ل بعد از انتشار اطلاعیه پیش آمده است. آنان از اطلاعیه چنین استنباط کرده‌اند که گویا انحرافی که سازمان دچار آن شد، صرفاً با مشی چریکی (بطور عام) قابل توضیح است و در واقع انحرافات سازمان دقیقاً همان انحرافات و عملکردهای مشی چریکی است. همانطور که در اطلاعیه نیز مطرح کرده‌ایم این انحرافات در عین اینکه در بستر مشی چریکی صورت میگیرد در درجهٔ اول بیان مشخص عملکرد آن ایدئولوژی و سیاستی است که در طول این سالها بر سازمان هژمونی داشته است.

از نظر ما تمام نیروهاییکه در عرض این مدت به مشی چریکی پیوستند در عین اینکه بطور کلی وابسته به روشنفکران رادیکال خرد به‌روزوازی بودند، در عین حال طیفی از گرایشات مختلف ایدئولوژیک و لاجرم طبقاتی را تشکیل میدادند و مناسبات و سیاستهای درونی و بیرونی سازمانهای مربوط به این روشنفکران نیز در عین اینکه در چارچوب مشی چریکی عمل میکرد، بسته به اینکه کدام گرایش ایدئولوژیک بدلیل مختلف بر آن تشکیلات مسلط گردد، تغییر مییافت. بنابراین انحرافات منطبق بر بخش منسب از سازمان مجاهدین در طی سالهای ۵۷ - ۵۴، صرفاً در رابطه با مشی چریکی قابل توضیح نیست. چرا که انحرافات ویژه‌ای که در این دوره بروز نمود، نه در تمام دوره‌های سازمانی و نه در تمام سازمانهای چریکی بلکه مشخصاً در این دوره از فعالیت سازمان بوقوع پیوست و این در درجه اول بیان ایدئولوژی و سیاست جریانی است که رهبری در این دوره آنرا نمایندگی میکرد و مشی چریکی در واقع زمینه وحدت تمام گرایشات دیگر را با جریان فوق و زمینه سازش و دنباله روی اکثریت توده‌های سازمانی را با آن در یک مرحله بوجود می‌آورد. آنچه که ما در اطلاعیه بدستی بدان اشاره کرده‌ایم بر توضیحات فوق نظارت داشته است. بدین معنا که حاکمیت و نفوذ این یا آن گرایش ایدئولوژیک، در سازمان چریکی، اگرچه بطور کلی بر زمینه مشی عمومی این سازمان شکل می‌گیرد، اما میتواند دارای ویژگیهای خاص آن سازمان نیز باشد تا زمانیکه این ویژگیها با خصلتها و روند مشترک تمام گرایشات موجود در مشی چریکی تناقضی نداشته باشد، درکنار آنها دوام می‌آورد، ولی اگر انحرافات موجود در گرایش مسلط بدان حد رشد کند که دیگر با خصلتهای عمومی مشی نیز خوانائی نداشته و بطور کلی از چارچوب انقلابی آن خارج

گردد، بمرحله تعارض با سایر جریانات کشیده شود (همانطور که ما در جریانات درونی بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق شاهد آن بودیم) این است آن رابطه ای که از نظر ما انحرافات سازمان و مبنای ایدئولوژی آن بطور خاص با مشی چریکی و مبنای ایدئولوژیک و سیاسی آن بطور عام ارتباط میدهد. بداین مسئله باز هم خواهیم پرداخت.



« فصل اول »

بررسی تغییر و تحولات درونی

سازمان مجاهدین خلق ایران

وانحرافات آن:

بجهت روشن شدن ماهیت این تحولات ، انحرافات موجود در آن و نیز چگونگی عملکرد آنها ، ابتدا لازمست به ماهیت طبقاتی نیروهای که بدین سازمان می پیوستند ، اشاره ای بنمائیم . چرا که بدون روشن کردن این ماهیت نمیتوانیم شمائی درست و واقعی از این تغییرات بدست دهیم .

بطور کلی از نظر ما نیروهای که در این سالها (سال ۲۰ به بعد) به مبارزه انقلابی و مسلحانه چریکی پیوستند ، عموماً " از میان روشنفکران رادیکال و وابسته به اقشار مختلف خرده بورژوازی انقلابی برخاسته بودند . مبارزه چریکی این نیروها ، اعم از آنکه در پوشش مارکسیسم صورت گرفته باشد یا در قالب مذهب مترقی ، قبل از هر چیز انعکاس عصیان روشنفکران بر علیه دیکتاتوری خونبار حاکم و شرایط خفقان و سرکوب سیاسی جامعه بود . آنچه خصوصیات مشترک این نیروها را بیان می نمود ، ماهیت انقلابی و رادیکال آنان و آمادگیشان برای یک مبارزه سر سختانه و قهر آمیز با دشمن بود . که در واقع همین رادیکالیسم موجود در این جریان بود که انقلابی ترین و مبارزترین نیروهای روشنفکر جامعه را در طی این سالها بخود جذب نمود . انحرافات اصولی موجود در مشی چریکی و " مبارزه مسلحانه پیستاز " و اینکه این مشی نه یک مشی مارکسیستی و منطبق بر قانونمندی تحول تاریخ و جامعه ، بلکه مشخصاً " انحراف از آن بود ، بهیچوجه نافذ ماهیت کاملاً " انقلابی نیروهای یکد باین مشی پیوسته اند ، نمی باشد .

در واقعی توان گفت ، جنبش انقلابی و کمونستی میهن ما ، کف — آره اپورتونیسیم راست و فرمیسیم سازشکارانه حزب توده و دیگر جریان —

آرشیو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

رفره‌یسم بورژوازی را با يك جریان ماجراجویانه و چپ‌گد در عین حال عکس‌العکس العمل شرایط و حاکمیت خونبار دیکتاتوری در این سالها بود، پس داد.

منظور از ذکر نکته بالا توجه دادن به مضمون خواسته‌ها و اهدافی است که این نیروها دنبال می‌کردند (و یا می‌کنند) و این مضمون را میتوان چه در تئوریک و چه در ایدئولوژی و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی آنها (سازمان چریک‌های فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران...) که در واقع موضع طبقاتیشان را بیان می‌کرد، نشان داد. این مواضع نشان میدهد که علیرغم اینکه نیروهای فوق در مشی دچار انحراف بودند، اما خواسته‌ها و شعارهای آنان مستقیماً حول دفاع از طبقات زحمت‌کش و آرمانها و خواسته‌های آنان دور میزد و ماهیت انقلابی این جریان عمومی را در همین شعارها و خواسته‌های آنان و مبارزه‌ی بی‌گیری که دنبال می‌کردند، میتوان سراغ گرفت.

در مورد سازمان مجاهدین بطور خاص میتوان گفت که یکی از سازمانهای عمده‌ی مشی مسلحانه بوده و با خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی خویش بر بستر این مشی حرکت میکرد. پایگاه عمومی این سازمان نیز مانند دیگر نیروهای معتقد به مشی مسلحانه در میان روشنفکران و در اینجا روشنفکران رادیکال مذهبی بود که خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی آن، تمایلات و خواسته‌های این نیروها را منعکس میکرد. همین خصوصیات متفاوت فکری و ایدئولوژیکی بودند که سازمان مجاهدین را از سایر سازمانهای مشی چریکی (منجمله سازمان چریک‌های فدائی خلق) و از دیگر نیروهای مذهبی متمایز مینمود. روشنفکرانی که به این سازمان می‌پیوستند، در عین حال که همان مشی چریکی را دنبال می‌نمودند و از این جهت علی‌العموم تمایلات روشنفکران رادیکال را منعکس می‌ساختند، ولی بمقتضای خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی خود استنباطات و برآوردهای ویژه‌ای از این مشی را بیان می‌نمودند، اما این استنباطات از نظر محتوایی و عملی بصورتی نبود که تفاوت فاحشی را با محتوی و عمل مبارزاتی سایر سازمانهای وابسته به این مشی که به مارکسیسم اعتقاد داشتند منعکس سازد. با این فرق اساسی که اگر مثلاً سازمان چریک‌های فدائی خلق سعی میکرد و می‌بایست این مشی را در قالب قوانین مارکسیستی-لنینیستی تئوریزه کند، سازمان مجاهدین خلق ایران با يك درک غریزی و

تخریبی، بعنوان تنها راه مبارزه در شرایط دیکتاتوری همانرا ارائه میداد و عمل مینمود ★ این خصوصیات مختلف فکری و ایدئولوژیک مسلمانان از بافت طبقاتی و ترکیب حدوداً متفاوت سازمان مجاهدین از دیگر نیروهای مارکسیست معتقد به مشی مسلحانه نشأت میگرفت. چرا که اقتدار مختلف روشنفکران به اقتضای ویژگیها و خصوصیات فکری و ایدئولوژیک یکی خویش به این یا آن سازمان چریکی راه می یافتند. لیکن همه آنها در چارچوب یک طبقه (خرده بورژوازی رادیکال) جای می گرفتند.

ایدئولوژی و جهان بینی سازمان مجاهدین چه از نظر پایگاه طبقاتی و چه از نظر جهان بینی و شناخت، آمیزه ای بود از ایدئولوژی و تفکر ماتریالیستی و جهان بینی و تفکر مذهبی و از این جهت التقاط و دوآلیسم مشخصی را در خود نهفته داشت و این امر ویژگیهای بی بدین سازمان می بخشید.

روشنفکرانسی که به سازمان مجاهدین می پیوستند و در واقع شامل انقلابی ترین و رادیکالترین نیروهای مذهبی جامعه ما میشدند، خواسته ها و استنباطاتی را از مذهب ارائه میدادند که بتواند پاسخگوی مبارزه انقلابی آنان باشد و پیشروی این نیروها را به سمت زحمتکشان و دفاع از آرمانها و خواسته های آنان تسهیل سازد. در این رابطه برداشتی گسسته سازمان از مذهب ارائه میداد، عمدتاً آن طرز تلقی مذهب رایج در جامعه نبود. ★★

★ مثلاً "تحلیلهایی که مجاهدین در باره مبارزه مسلحانه ارائه میدادند عمدتاً" حول این ایده دور میزد که این تنها راه مبارزه است که هم اکنون در مقابل خلق قرار گرفته و باید با تمام نیرو به مبارزه مسلحانه روی آورد.

سازمان چریکهای فدائی خلق سعی می نمود همین مسئله را در پوشش تئوریهای مارکسیستی بصورت تبلیغ مسلحانه و نه جنگ مسلحانه تئوریزه کند.

★★ در اینجا نکته ای مطرح میشود و آن اینکه تلقی ما از مذهب واقعی چیست؟ آیا آنست که مرتجعین و جناحهای راست مذهبی ارائه میدهند یا آنست مذهبی است که آیت الله خمینی آن را عرضه می دارد و یا آنست که دکتر شریعتی و سازمان مجاهدین خلق ایران ارائه می دهند؟ (اختلاف این ایدئولوژیها روشن تر از آنست که بروش مکتب شود).

جزوه "اقتصاد بزبان ساده" و جزوه "شناخت" که چکیده جهان بینی، ایدئولوژی، خواسته ها و آرمانهای این سازمان را منعکس میکند،

مارکسیسم مسئله را اساساً به این شکل نمی بیند و قبل از آن بسراغ ماهیت طبقاتی و موقعیت اجتماعی آن نیروی می رود که این یا آن استنباط را از مذهب ارائه می دهند. این نیروها بنا بر موقعیت طبقاتی و اجتماعی و تضادهائی که با دشمن دارند، دارای مذهب و ایدئولوژی متفاوتی نیز می باشند و حتی ممکن است در دو قطب کاملاً مخالف هم قرار گیرند. برای فلان روحانی مرتجع وابسته به طبقات ارتجاعی مذهب یک چیز است و بنا بر تمایلات و خواسته های طبقاتش، استنباطات و مفاهیم ضد خلقی ای از مذهب ارائه می دهد، در حالیکه فلان روحانی مترقی و یا یک مجاهد انقلابی بنا بر ماهیت اجتماعی و طبقاتش که او را آشکارا در تضاد با ارتجاع و امپریالیسم قرار می دهد، دارای استنباطی انقلابی از مذهب است و از نظر او مذهب واقعی آن چیز است که او ارائه می دهد. علیرغم آنکه همه داعیه پیروی و تمسک به یک مذهب را داشته باشند، استنباطات و برداشتهائی که از آن مذهب ارائه می دهند، چه بسا از زمین تا آسمان با هم اختلاف داشته باشد. در اینجا ما دیگر بایک مذهب و ایدئولوژی روبرو نیستیم، بلکه چند مذهب و ایدئولوژی پیش رویمان قرار دارد. نیروهای انقلابی جامعه با تکیه بر نهادهای مترقی و انقلابی مذهب که در واقع بیانگر مبارزه انقلابی و طبقاتی فرماسیون تاریخی خاصی خویش بوده، استنباطی انقلابی از مذهب ارائه میکند و تمایل دارد که مذهب واقعی چنین باشد. در حالیکه نیروهای واپسگرا و متکی بر طبقات ارتجاعی جامعه با تکیه بر آن دسته از عناصر و نهادهائی که الزاماً در شرایط تاریخی خویش ارتجاعی نبوده، ولی با تغییر در مناسبات اجتماعی و ضرورتهای زیر بنائی جامعه در دوره دیگری از تاریخ عملگرایی باز دارند می یابند، برداشتی ارتجاعی از مذهب ارائه می دهد. او نیز تمایل دارد مذهب واقعی این چنین باشد. بنابراین از این دیدگاه معنی واقعی و مشخص هر مذهب و هر ایدئولوژی را باید در شرایط خاص تاریخی خویش و مجموعه ضرورتهای اجتماعی - سیاسی و طبقاتی آن جستجو نمود. ضمناً باید توجه کرد که در یک موقعیت خاص تاریخی ممکن است مجموعه دستگاه فکری یک مذهب و مسلک، کل منجمی را تشکیل دهد.

مشخصاً "بر نفعی استثمار طبقات انقلابی و زحمتکش جامعه، بر قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضداد، قبول مبارزه طبقاتی بعنوان قانون حرکت

که مجموعاً "بنوعی مسائل سیاسی - اجتماعی روز را پاسخ دهد در حالی که در شرایط دیگر تاریخی ممکن است جنبه هائی از آن مرفقی و جنبه - هائی از آن کاملاً ارتجاعی باشد و اساساً "دیگر در آن شرایط تکیه بر کل مذهبیه مشابه یک تئوری راهنمای عمل و یک ایدئولوژی پاسخگویی ضروریات زندگی اجتماعی نوین، تکیه بر یک اتوی بیش نخواهد بود . البته این به آن معنی نیست که مدتها بعد از آنکه این یا آن مسلک و مذهب رسالت خاستاریخی خویش را از دست دهد، نتواند همچنان مبارزه انقلابی اقشاری از جامعه را با تکیه بر بقایای نهادهای انقلابش پیش برد، همانطور که جنبه های کهنه و از کار افتاده آن نیز می تواند زمینه تسک و توسل نیروهای ارتجاعی گردد . مسئله بالا نه تنها شامل مذهب میشود، بلکه تمام ایدئولوژیها و جهان بینی ها را نیز در طول تاریخ در بر میگیرد .

مارکسیسم از نظر تاریخی مکتبی است که در مرحله سرمایه داری بعنوان تفکر و ایدئولوژی طبقه کارگر، رهنمای عقیدتی و ایدئولوژیک این طبقه را تشکیل داده و بعنوان آنتی تز تفکر و ایدئولوژی سرمایه داری، مبارزه زحمتکشان و طبقه کارگر را بیان تئوریک می بخشد و از این بابت پیشروترین جهان بینی طبقاتی در عصر سرمایه داری و امپریالیسم است . چرا که پاسخگوی مبارزه طبقاتی این عصر و پیش برنده انقلاب در عصر امپریالیسم و سرمایه داری است . صرف نظر از جهان بینی و فلسفه علمی این ایدئولوژی اجزائی از مارکسیسم که مشخصاً "جنبه تاریخی داشته، تاکتیکهای طبقه کارگر را در عصر حاضر بیان میکند، در مراحل دیگری از تکامل جامعه و تغییر صورت بندیهای اجتماعی خود بخود از بین رفته و موضوعیت خویش را از نظر تئوریک از دست خواهند داد . مقولاتی نظیر دیکتاتوری پرولتاریا، دولت تمامی مسائل مربوط به پرولتاریا در جامعه کاملاً بسی طبقه، از آن جمله اند . اما از آنجا که از نظر تاریخی مادر دوران انقلاب - بهای پرولتری و ضد امپریالیستی قرار داریم و طبقه کارگر بنا بر موقعیت اجتماعی و طبقاتیش و بنا بر اینکه درست در مقابل سرمایه داری و امپریالیسم و کلاً در مقابل نیروهای وابسته به مناسبات فدی م قرار دارد، پیشروترین

تاریخ و ختسی قبول ماتریالیسم تاریخی (صرفنظر از اینکه آنها را بشکلی به جهان بینی مذهبی ارتباط میداد) تاکید دارد .

و انقلابی ترین طبقات جامعه محسوب میگردد ، از این جهت مارکسیسم بمثابه ایدئولوژی این طبقه ، آن تفکر زنده ایست که از نظر تاریخی پاسخگوی حرکت این مرحله از تکامل جامعه بشری است . بنابراین مضمون و محتوایی که این ایدئولوژی با خود حمل میکند ، صرفاً مربوط به گذشته نبوده و برای دورانیست که تازه در ابتدای آن هستیم ، ولی این بدان معنی نیست که از مارکسیسم نیز استنباطات و تعبیرات مختلف نشود . مارکسیسم خود برای این مسئله تصریح داشته و میگوید : ما هنوز در دوران جامعه طبقاتی هستیم . از آنجا که نیروها و اقسام مختلف طبقات موقعیت طبقاتیشان به مارکسیسم میگردند و بخصوص از آنجا که مارکسیسم بر پایه یک فلسفه علمی بنا نهاده میشود و در درجه اول روشنفکران طبقات مرفه را بخود جذب میکند ، بنابراین موقعیت طبقاتی این روشنفکران استنباطات و مفاهیم گوناگون پروولتری و یابورژوائی از مارکسیسم ارائه داده میشود . بنابراین طبیعی است که از همان ابتدا این گرایشات گوناگون ایدئولوژی-یک و طبقاتی به درون مارکسیسم برده شود . و نیروهای مختلف بنا بر آنکه در چه موقعیت اجتماعی - سیاسی در جامعه باشند ، این یا آن تعبیر و تفسیر را از مارکسیسم بمنزله ایدئولوژی طبقه کارگر ارائه دهند ، و یا بهمان نحو در عمل بکار بندند .

بروز رویزیونیسم در جنبش کمونیستی (ملی یا جهانی) و انواع انحرافات دیگر دقیقاً در این رابطه قابل توضیح است .
"سلماً" وجود یک پایه فلسفی و علمی واحد هم که تغییر یافته نبوده و ملاک شناخت مارکسیسم - لنینیسم بمثابه ایدئولوژی طبقه کارگر محسوب میگردد ، باز نمی تواند تعبیر و تفاسیر گوناگونی از مارکسیسم لنینیسم بوجود نیارد .

خلاصه و حرف آخر اینکه این در درجه اول موقعیت طبقاتی و اجتماعی این یا آن نیروست که تعیین کننده مفهوم و معنی رهنمای فکری و ایدئولوژیکی مارکسیسم (همانند هر ایدئولوژی و مکتب دیگر) می باشد و نه یک مقوله مجرد و مطلق و از پیش تعیین شده . از نظر ما نیروهاییکه هر چه بیشتر بسمت طبقه کارگر و بسمت آرمانها و خواستههای واقعی آن پیش

گر اینکه بدلیل وجود ممانی کلی عقیدتی و مشترک مذهب در این ایدئولوژی با دیگر طرز تفکرهای مذهبی طیفی از نیروهای دیگر هم طبیعتاً با این سازمان می پیوستند و یا بآن سمپاتی نشان می دادند ولی آندسته از نیروهاییکه با درك آگاهانه تری باین سازمان می پیوستند و تفاوت آنرا با مذهب رایج در جامعه احساس میکردند ، «مشخصاً از نظر طبقاتی بسمت پرولتاریا و زحمتکشان جامعه گرایش داشته و به دفاع از آرمانها و خواسته های آنان برخاسته بودند . اینکه در همان زمان هم بخشی از جریانهای مذهبی جزوه "شناخت و" اقتصاد بزبان ساده " را تحت این عنوان که این جزوات رنگ و بوی کمونیستی دارند تحریم کرده بودند و در مقابل نیروهای اصیل سازمان مجاهدین خلق ایران ، در وجود مارکسیسم لنینیستها ، زمینه وحدت بیشتری را جستجو میکردند تا مثلاً " برخی نیرو های مذهبی ★ گواه بارزی است بر اینکه پایگاه ایدئولوژیک نیروهای فوق بطور کلی و سازمان مجاهدین خلق بطور اخص آشکارا با پایگاه ایدئولوژی - یک دیگر نیروهای مذهبی اختلاف داشته و به سوی آرمانهای زحمتکشان جامعه میل میکرد . از این دیدگاه در جهت گیری ایدئولوژیک سازمان مجاهدین هسته رشد یابنده و حرکتی بسمت پذیرش مارکسیسم لنینیسم ، بمثابه ایدئولوژی طبقه کارگر و سلاح راهگشای مبارزات انقلابی زحمت کشان وجود داشت . و از اینرو بسیا رطبیعی بود که در جریان مبارزه انقلابی ، پراتیک اجتماعی درس گیری از مبارزات دیگر خلقها و مطالعات تئوریک ، بخش هایی از نیروهای سازمان ، آخرین بندها و تعلقات ایدئولوژیک و فرهنگی مذهبی را از دست و پای خود بگسلند و به این نتیجه برسند که یگانه ایدئولوژی و تفکر حامی زحمتکشان و طبقه کارگر مارکسیسم - لنینیسم بوده و تنها این تفکر است که می تواند با تکیه بر

★ به دفاعیات شهدای مجاهد و بویژه ، دفاعیات مجاهد شهید علی میهن دوست مراجعه شود .

می روند و از این نقطه عزیمت می کنند ، اندیشه و عمل آنها هم بهمان میزان پرولتریزه و مارکسیستی می شود . با حرکت از این دیدگاه ، موضوع مارکسیست - لنینیستها در برابر مذهب زمانیکه حامل مبارزات سیاسی و اجتماعی قشر و طبقه خاصی از جامعه می باشد ، بوضوح روشن می گردد .

مبانی فلسفه علمی، تصویری دقیقاً علمی از مبارزه طبقاتی و قانون-مندی تحول انقلابی جامعه ارائه دهد و اینکه بزرگ درك قانونمندانسه و علمی از تکامل جامعه و نقش پیشرو و بالنده نیروهای پیش‌برنده آن، منافع این نیروها را دنبال نموده و مبارزه خویش را بر مبارزات و خواسته‌های انقلابی آنان منطبق نماید.

بنا بر این زاده شدن يك جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، بنظر ما امر اجتناب‌ناپذیری بشمار میرفت، چراکه کاملاً طبیعی بود که تفکر مسلط در سازمان مجاهدین با ویژگی‌هایی که از آن سرشمریم در ادامه حرکتش، بخصوص در مقنی از فعالیت مبارزاتی و آنجا که پراتیک انقلابی و ضروریات مبارزه انقلابی، هر چه بیشتر صلح شدن به اندیشه علمی را برای حل معضلات مبارزه ایجاب می‌نمود، دوالیسم و التقاطش را در مقطعی از این حرکت و در میان بخشی از نیروهای آن بشکند و آنها را بسوی مارکسیسم و جهان‌بینی طبقه کارگر سوق دهد. بدین ترتیب بخشی از نیروهای سازمان به مارکسیسم روی آوردند بخشی دیگر همچنان بر ایدئولوژی گذشته باقی ماندند و بخشی نیز که بنا بر وجود دیدگاه‌های کلی مذهبی در سازمان مجاهدین و ترکیب طبقاتی نیروهای موجود در آن امکان حیات داشتند، با درك تضاد-هایشان با این ایدئولوژی مشخصاً به راست گرویدند.

بنظر ما شکستن و چند پاره شدن سازمان مجاهدین مشخصاً از عملکرد و تفکر و ایدئولوژی این سازمان در صحنه مبارزه نشأت گرفته و امری تصادفی و غیر مترقبه نبود. ★ ولی آیا این بدان معنی بود که

★ تصوراتی از این قبیل که رشد و نضج يك جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران اساساً بدلیل کم‌کاری ایدئولوژیک و یا فرضاً کمبود آگاهی این یا آن عضو سازمان نسبت به ایدئولوژی‌اش بوده‌است، بنظر ما باطل است. ممکن است يك جریان در برهه‌ای از زمان بصورت خودبخودی و بدلیل معرفتی و تجربی و... دنبال این یا آن تفکر و گرایش بیفتد ولی این دنبال روی در پروسه حرکت خویش نمی‌تواند تداوم یابد. و پذیرش نهائی این یا آن ایدئولوژی دقیقاً در رابطه با خواسته‌ها، آرمانها و گرایشات عناصر وابسته به يك جریان طبقاتی تحقق می‌پذیرد. مارکسیسم درك و آگاهی را يك امر مافوق طبقاتی و

این تفکر و ایدئولوژی تماماً در این مقطع شکسته میشد و جریانی که نماینده تفکر و ایدئولوژی گذشته بود دیگر نمی‌توانست به حیات خویش ادامه دهد؟ مسلماً پاسخ منفی است، ★ چنانچه از نظر تئوریک و چه از

★ بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران " بنادرست و بطور انحرافی، چنین می‌پندارد که تحولی که در سازمان در شرف وقوع بود، ناشی از بروز یک جریان عمیق و قاطع در سطح جامعه است. در صفحه ۱۰ بیانیه می‌خوانیم:

"... صرف نظر از اهمیتی که همواره مسائل ایدئولوژیک در هر جنبشی داراست، و در تحلیل نهائی هر ... اینجا در شرایط فعلی ایران، اهمیت مسائل ایدئولوژیک تنها بخاطر تبعیت از این قانون عام مبارزات اجتماعی نیست بلکه جامعه، ما و تاریخ فرهنگ اندیشه، انقلابی مردم ما، اینک بر یکی از مهمترین سرفصلهای تاریخی خود قرار گرفته است. در این سرفصل سرنوشت مبارزه ایدئولوژیک که سالهای سال گاه شدید و گاه ضعیف، در میان نیروهای مختلف جریان داشت، بالاخره به نتیجه نهائی و ممت تعیین کننده، خود نزدیک میشود. مضمون این بیانیه، انعکاس این مبارزه ایدئولوژیک در میان سازمان ما و نتیجه نهائی آنرا آشکار میسازد..."

استنباطات فوق نشان میدهد که چگونه نویسنده بیانیه نقطه نظر خود محور بینانه و انحرافی فوق را در خدمت تئوریزه کردن عملکرد های انحرافی خود نسبت به جریانها و نیروهای مذهبی درون سازمان، که تحول مارکسیستی را پذیرا نشده اند، قرار داده است.

مجرد ندانسته و علیرغم اینکه آگاهی را در چارچوب منافع و ملزومات طبقاتی فرد و یا جریان دارای نقش و تاثیر میدانند ولی اساس گرایش باین یا آن ایدئولوژی را در رابطه با ماهیت طبقاتی که البته باشکال مختلف و پیچیده ممکنست تبلور یابد، تحلیل می‌کند. اگر فرد یا جریانی در یک مقطع زمانی صرفاً و یا عمدتاً در رابطه با عدم آگاهی و یا اشتباه دچار انحراف شده باشد، حتماً و ضرورتاً در رابطه با ماهیت طبقاتیش بموضع اصلی خویش باز میگردد. نمونه تغییرات درونی سازمان مجاهدین و جریانات مختلف موجود در آن، خود گسواه شخصی بر این امر است. این تغییر و تحولات در مسیر حرکت خود نشان

جهت عملی و بر اساس واقعیت‌های عینی این امری غیرمحمّل بود. ترکیب نیروهای این سازمان و ایدئولوژی و تفکر آن بهر حال نشانگر يك جریان وسیع در جامعه بود، این جریان را يكال مسلماً نمی‌توانست ناگهان بشکل مکانیکی در يك مقطع متوقف شود.

روند تغییر و تحولات فکری و اجتماعی در صورت بندی و ترکیب طبقاتی جامعه چنان نیست که در طول یکی دو سال ناگهان قشرو طبقه ای ایجاد گردد و یانابود شود، تفکری ناگهان زاده شود و یا زایل گردد. تغییرات اجتماعی و طبقاتی و لاجرم تحول در تفکر و ایدئولوژی بتدریج و در طی سالها بوجود آمده و بتدریج و در طی سالها زایل می‌شوند و حتی ممکن است برای مدتهای مدید بقایای يك تفکر که البته ممکنست دیگر فاقد آن رسالت اولیه اش باشد، باعتبار عوامل مختلف باقی بماند.

در اینکه انگیزه عمده نیروهائیکه در این سازمان به مارکسیسم گرایش پیدا نمودند، جز مبارزه در راه خواستها و آرمانهای توده‌های زحمتکش و پیشرو نبود، جای بحث و تردیدی نیست و این را حرکت بعدی اکثریت آنها که سرانجام توانستند با انحرافات موجود در تغییر و تحولات سازمان مبارزه کرده و از اندیشد و عمل خود طرد کنند، ثابت نمود. ★

★ زندگی و چهره مبارزاتی بسیاری از رفقای که در این جریان به مارکسیسم گرویده اند برای تمام کسانیکه آنها را می‌شناختند روشن تر از آنست که اتهامات کینه‌توزانه ای که به آنان نسبت داده‌اند، به ایشان بچسبند.

دادند که مقوله آگاهی در این جریان به چه میزان در ارتباط با گرایشات ایدئولوژیک آنها بوده است. این تجربه همچنین نشان داد که چگونه جریان مغلوب در مرحله ای بدلیل معرفتی (عدم بلوغ سیاسی و ضعف تئوریک) و برخی ضعفهای ایدئولوژیک بدنیال يك جریان اپورتونیستی کشیده شد، ولی بحض اینک شرایط مناسبی برای کسب آگاهی از ماهیت این جریان فراهم شد، به اعتبار ماهیت انقلابیست به درک درستی از محتوای تفرقه افکنانه و اپورتونیستی جریان غالب نائل آمده و با آن به مبارزه برخیزد. در حالیکه به ایمان و اعتقادش به مارکسیسم - لنینیسم نه تنها کوچکترین خللی وارد نشد، بلکه حتی در رابطه با همین انحراف به حقانیت آن بیشتری برد.

بدین ترتیب آنچه خصلت عمده این جریان را در پائین تشکیل می‌داد حرکت صادقانه آن نسبت به طبقه کارگر و کلاً "زحمتکشان جامعه بود." در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا گفته بالا با اینکه جریان عمومی بخش منسحب در آستانه حرکتش بدنبال یک جریان اپورتونیستی کشیده شد، تناقض ندارد؟ آیا می‌شود یک جریان هم اصیل و انقلابی باشد و هم در یک مقطع بدنبال یک انحراف بیفتد؟ ما زیلا نشان خواهیم داد که این امر محتملی است. در مبارزه سیاسی - اجتماعی بدلائیل گوناگون معرفتی و تجربی و ایضاً "برخی نارسائیهای ایدئولوژیک که مربوط به منشاء طبقاتی نیروها می‌شود، همواره امکان انحراف در یک مرحله وجود دارد.

تمام مطالبی که مافوقاً بدان اشاره نمودیم، جنبه ماهوی و حرکت درونی پدیده و بیان تئوریک این تحول بود. اما، اینکه در عمل این حرکت اجتناب ناپذیر بچه شکلی می‌توانست بروز پیدا کند، دیگر بستگی به چگونگی هدایت و نقش عنصر آگاه داشت. اگر این هدایت بر اساس تحلیل علمی از ماهیت این پدیده و تغییر و تحولات بالقوه و داخلی آن صورت می‌گرفت، مرز بندی جریان مارکسیستی از جریان مذهبی می‌توانست به بی‌درترین و اصولی‌ترین شکل صورت پذیرد و در این صورت دو جریان مارکسیستی و مذهبی می‌توانستند با تکیه بر مواضع خویش فعالیت نموده و هر یک هویت مشخص خود را دارا باشد.

ادامه فعالیت سازمانی جریان مذهبی که همچنان بر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران تکیه داشت، تنها با ایجاد شرایط دمکراتیک برای برخورد نظرات و عقاید و سپس مرز بندی و انشعاب حول آن ممکن و میسر می‌گردد، لیکن بسبب گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند، این گذار در بدترین شکل خود و بصورت انحصار طلبی و توطئه چینی انجام پذیرفت. گو اینکه این تغییر و تحول همانطور که گفته شد در بستر مشی چریکی صورت گرفت و از این جهت انتظار اینکه هدایت آن بمعهد یک رهبری پرولتری و مارکسیستی - لنینیستی قرار گیرد، تصویری باطل بیش نبود، لیکن در بررسی این مسئله بهرحال می‌بایست حرکات و اشتباهات نادرست رهبری بر اساس استنباط علمی از حرکت این جریان ارزیابی شده و ضعفها، نواقص و انحرافات آن مشخص گردد. بویژه آنکه چیزی که در عمل اتفاق افتاد اگر چه بر زمینه مشی چریکی صورت گرفت، اما از

ملزومات اجتناب ناپذیر آن نبود و در صورت وجود يك رهبری با مواضع
سالتر ایدئولوژیک. این گذار بصورت دیگری طی می‌شد، چنانکه در
همان زمان نیز پیشنهادات مشخصی از سوی اعضای سازمان مطرح می
شد، مبنی بر اینکه جریانات مختلف سازمان به تشکیل دو هسته
مارکسیستی و مذهبی بیانجامد و یا فرضاً "جبهه‌ای از دو سازمان
مذهبی و مارکسیستی بوجود آید که رهبری بر هیچیک از آنها واقعی
نگذارد.

اولین و یکی از مهمترین انحرافات تئوریک رهبری آن بود که جهت
دیگر این التقاط را که بروز ظهور يك جریان مشخص و صرفاً مذهبی و یا
ادامه حیات همان جریان فکری مجاهدین بود، نادیده می‌گرفت
و چنین وانمود می‌ساخت که هرکس در این میان به جریان مارکسیستی
نپیوندد، از آنجا که پراتیک و زمینه‌های ذهنی برای تغییر و تکاملش
آماده بوده است، حتماً و ضرورتاً "اپورتونیست و غیر مبارز است و هیچ
رابطه نمی‌تواند با این سازمان داشته‌باشد. این رهبری در مقابل
تلاش بخشی از نیروهای مذهبی، جهت حفظ هویت و شکل سازمان
مجاهدین، آنها را خائن، توطئه‌گر و سازمان شکن می‌نامید، بر مبنای چنین
تصورات و تئوریهای اپورتونیستی (اپورتونیسم از نظر گرایشات انحصار طلبانه
و سلطه طلبانه شبه‌بورژوازی که در آن موجود بود و عملکرد آن در تمام
آثار و پهنه‌های دیگر سازمان نیز بروز نمود) بود که رهبری سازمان مرتکب
اشتباهات و خطاهای جبران ناپذیری شد و ارگانها و عناصر دیگر
سازمان نیز چه آگاهانه و چه ناآگاهانه، به اعتبار نقش دوگانه رهبری
و مجموعه ضعفها و کمبودهایی که در میان اکثریت اعضا و کادرهای
سازمان حاکم بود و بخصوص در زیر سلطه دیکتاتور مآبانه‌ای که از قبل
حاصل شده بود، عملکردهای انحرافی رهبری را تأیید کرده و یا به
سکوت برگزار کردند. ما پایه ایدئولوژیک چنین اشتباهات مرگباری را در
"بالا" و از جانب جریان حاکم بر سازمان در آن زمان و پذیرش آنرا در
"پائین"، در صفحات بعد توضیح خواهیم داد. اما، ماهیت تغییر و
تحولات فکری مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق ایران چه بود؟ هما-
نظیر که گفتیم این تغییر و تحولات که بر بستر مشی چریکی صورت می‌گرفت،
گواينکه از نظر فلسفی، پوسته ایدئالیسم مذهبی را شکست ولی از نقطه
نظر بینشی نتوانست با آن دیدگاه و آن بینش غیر توده‌ای که در مشی
چریکی و مبانی سیاسی - استراتژیک آن نهفته بود، مرز بندی نماید.

به همین دلیل این تحول اساساً "یک تحول عمیق مارکسیستی نمی-
توانست باشد. عبارت دیگر بخش مارکسیست شده سازمان مجاهدین
، علیرغم آنکه در جهان بینی فلسفی خود ماتریالیسم را جانشین امیدآ-
لیسم مذهبی کرده بود، ولی همچنان در دایره تنگ آیدالیسم و نگرش
غیرتوده‌ای موجود در مشی چریکی قرار داشت و از اینرو نه تنها در مشی
سیاسی و مناسبات درونی و بیرونی سازمان تغییراتی اساسی رخ نداد،
بلکه بدلیل کشانده شدن به یک جریان مشخصاً اپورتونیستی، بیش از
پیش به "چپ روی" افتاد.

همانطور که قبلاً نیز اشاره نمودیم، زمینه رشد یک جریان فکری
ماتریالیسم دیالکتیک بدلائیل مختلف (که قبلاً مورد بحث قرار
گرفت) فراهم شده و سازمان بالقوه آبستن چنین جریانی بود. با
شکل گیری و رشد عناصر ذهنی این تحول (هدایت تئوریک آن از سوی
رهبری) بروز یک جریان مارکسیستی و یا بهتر است بگوئیم ماتریالیستی در ساز-
مان صورت عینی بخود پذیرفت و جنبه مادی گرفت و چندان طولی نکشید
که استخوانبندی اصلی سازمان (غالب رفقای مسئول و کادرهای
اصلی) مارکسیسم را پذیرفتند. اما از همین نقطه دو جریان عام
در سازمان از یکدیگر متمایز میگردد، جریانی که رهبری از یک موضع
مشخصاً "روشنفکرانه و سلطه طلبانه و شبه بورژوازی آنرا نمایندگی می کرد و
گرایش که در پائین "میان کادرها وجود داشت* و از نظر فکری و
طبقاتی عمدتاً "بر حرکت اقشار متوسط و پائین خرده بورژوازی که بسمت
پرولتاریا میل میکرد منطبق میشد، رهبری سازمان به اعتبار تجربه بیشتر،
در دست داشتن اهرمهای تشکیلاتی و توان تئوریک بسادگی قادر شد
در راست این جریان قرار گیرد و زمینه مساعدی فراهم سازد تا حرکتی را که
در پائین بشکل نطفه‌ای وجود داشت، بصورت یک جریان گسترده بدنبال

* وقتی از گرایش در پائین صحبت می کنیم، منظورمان نه یک جریان
شکل گرفته و منسجم سیاسی - ایدئولوژیک است، زیرا در اینصورت
اساساً زندگی و سازش آن با جریان رهبری ناممکن می شد، بلکه
منظور سمت گیری صحیحی است که این گرایش بطور غیر متشکل و سازمان
نیافته دنبال می کرد، ولی با توجه به هژمونی جریان حاکم
اپورتونیستی، قادر نبود حاکمیت نظرات خود را اعمال کند.

خود بکشاند . چراکه صرفنظر از ماهیت حرکت و انگیزه‌های آن ، رهبری این امتیاز بزرگ را داشت که نیاز تئوریک جریان پائین را در زمینه درک کلی‌ترین ابهامات و مسائل موجود تامین سازد و این امر به رهبری نقشی دوگانه می‌بخشید .

البته نقش رهبری در آماده کردن شرایط ذهنی برای این تغییر و تحولات فکری نمیتوانست مجرد از سایر عملکردهای سیاسی-ایدئولوژیک رهبری و بخصوص جهت حرکت آن باشد ، لیکن ضعف عمده تئوریک و سیاسی در میان اعضا و مسئولین سازمانی و عطش آنها برای رفع ابهامات و معضلات خویش در این زمینه و همینطور گمان کردن و تحریف بسیاری از عملکردهای نادرست تشکیلاتی در مقابل کادرها و اعضا^{*} مجموعه‌اسبب میشد که حداقل در آنزمان تضادهای موجود در عملکردهای رهبری بزیروسؤال قرار داده نشده و تعارضاتی بوجود نیاید ، چراکه موقعیت ویژه رهبری و تفاوت بارزی که از جهت توانائی تئوریک با توده‌های سازمانی داشت ، سبب میشد بسیاری از اعضا و مسئولین سازمان از ماهیت حرکت رهبری و موضع ناسالم او در این جریان مارکسیستی غافل بمانند .

بدین ترتیب وحدت گرایشات دیگر (در پائین) با جریان رهبری از دو موضع متفاوت در زمینه مشی چریکی حاصل می‌شود . وحدتی که از همان ابتدا از سال ۵۲ بعد تضاد مشخصی را با خود حمل میکند که حرکت سازمان و بسیاری از مسائل بیرونی و درونی آن را بر مبنای این تضاد می‌توان توضیح داد . نطقه این تضاد از همان ابتدا ، از بند و تغییر و تحولات درونی ، در سازمان وجود داشت و حتی قبل از آن در موارد مشخص بروز کرده بود که یا سرکوب خشونت بار رهبری فروکش می‌نمود و پس از چندی بد تمکین و تمجید پائین از بالا منجر می‌شد . ما بعداً در حرکت این تضاد خواهیم دید که چگونه بالاخره در مرحله ای از

★ بطور مثال اعضا و کادرهای سازمان از اعدام مجاهد شهید "یقینی" بی‌خبر بودند و سرانجام علیرغم خواست رهبری ، اعضا بدان پی بردند ! یا در مورد نرور مجاهدین شهید شریف واقفی و صمدیه لباف رهبری علت دست زدن به عمل را خیانت تشکیلاتی از جانب آنها وانمود می‌کرد (مرا- جمع شود به بیانیه اعلام مواضع سال ۵۴) .

حرکت سازمان جنبه دیگر تضاد رشد نموده و سنجیده تغییر بنیادی سازمان، تغییر در تفکر، ایدئولوژی، سیاست و رهبری شده و انتقاد اصولی سازمان از گذشته خود را موجب گردید.

بنابراین در جریان تغییر و تحولات درونی سازمان همان عاملی که زمینه مساعد را برای حرکت و رشد تحول ایدئولوژیک در بین اعضا و مسئولین سازمان فراهم نموده و عمدتاً "بهمین دلیل هم در رهبری این جریان قرار گرفته بود، بدلیل نقطه عزیمت خاص خویش، بدلیل مواضع ایدئولوژیک و طبقاتی اش و نیز بدلیل انگیزه‌های شدیداً "سلطه طلبانه و شبیه بورژوازی خود، ضرباتی جدی بر پیکر تحول مارکسیستی سازمان و هم چنین بر کل جنبش وارد نمود.

خائن و توطئه‌گر خواندن مخالفین داخلی، سرکوب و اعدام رفقای مذهبی که در رابطه با عملکرد انحرافی و اپورتونیستی رهبری مجبور به جمع‌آوری نیروهای خود شده و در صدر انشعاب برآمده بودند و حرکت بر این بنا که جریان تحول یافته را وارث سازمان مجاهدین خلق ایران بشمارد، بسیاری از نتایج ارزنده‌ای را که می‌توانست این تغییر و تحول ایدئولوژیک در سطح جنبش ببار آورد بحد خودش بدل نمود. مشوب کردن ذهن نیروهای مبارز نسبت به مناسبات طبقات در جنبش دمکراتیک و نسبت به مبارزه ایدئولوژیک میان این نیروها، جلوه آنتاگونیسم دادن به تضادهای درون خلق تا برانگیختن احساسات ضد کمونیستی و دامن زدن به آن از طرف بخشی از نیروهای انقلابی خلق و مشوب کردن اذهان نیروهای مبارز نسبت به اندیشه و عمل کمونیستی و... اینها همه از ضربات و نتایج ناگواری بود که از همان بد و ظهور جریان ماتریالیستی بدلیل رهبری انحرافی آن در سطح جنبش بروز کرد. باین ترتیب می‌بینیم که "رهبری" بایکدست توانائی‌های علمی و تئوریک را که نیاز مبرم این تغییر و تحولات بود و زمینه بسیار مساعدی را برای رشد و نمو آن فراهم میکرد، بسازمان عرضه می‌کند، ولی با دست دیگر و از طریق همین جریان تحول ایدئولوژیک که هم اکنون رهبری و سلطه بلا منازعش را بدست آورده است، ضرباتی جدی بر پیکر جنبش و مصالح آن وارد می‌آورد.

با توجه به توضیحاتی که در بالا ارائه شد و برای اینکه تصویر روشنی از حرکت سازمان در طی سالهای ۵۲ بیعد بدست آید لازم است بطور محوری به شرایطی که در این زمان بر سازمان در زمینه‌های

مختلف حاکم بود اشاره کنیم .

الف: سازمان همچنان بر بستر مشی چریکی حرکت می کند . درک آن از این مشی عمدتاً "یک درک غریزی است و نه حتی ظاهراً" علمی و تئوریزه شده همانند تحلیل‌هایی که رفقای فدائی ارائه می دادند . توجه باین عامل یعنی حاکمیت بی چون و چرای مشی چریکی بر کل سازمان در این زمان برای شناخت مسائل درونی و حرکت آن اهمیت دارد .

ب: سازمان از نظر تئوریک و سیاسی در سطحی نازل قرار دارد . صرف نظر از اینکه کم بهادادن به کار تئوریک و سیاسی از ویژگیهای مشی چریکی است ، شهادت و یا دستگیری بسیاری از رفقای با تجربه و ارزنده در کاهش سطح تئوریک و سیاسی سازمان مؤثر می افتد .

ج : از آنجا که تفکر و ایدئولوژی سازمان مشخصاً "تمایلات بخش رادیکال خرده بورژوازی متوسط و پائین مذهبی راکه بسمت پرولتاریا سیر می کرد ، منعکس می کند . خصوصیات فکری و خصلتی آنها را هم طبعاً با خود حمل می نماید . این خصوصیات نظیر محافظه کاری ، روحیه انفعال و پاسیویسم ، شخصیت پرستی ، دنباله روی و سازشکاری و . . . ارتباط مشخصی با منشا قشری و طبقاتی توده های سازمانی داشته و در عملکرد های درونی سازمان و بخصوص دنباله روی پایین از بالا بروز مشخصی می یابد .

د: بدلیل اینکه ارتباط مشخصی میان مسائل تئوریک و پراتیک روزمره سازمان (در زمینه مبارزه حاد و خونین علیه رژیم) از یکطرف و مذهب از طرف دیگر وجود ندارد ، بطور خود بخودی مذهب در حاشیه کار سازمان قرار می گیرد و بالعکس در رابطه با مسائل مشخص عملی و تئوریک که در مبارزه انقلابی بدان برخورد می شود ، ادبیات و فرهنگ مارکسیستی راه خود را در سازمان هر چه بیشتر باز می نماید و بدلیل وجود زمینه های اعتقاد به سوسیالیسم و جامعه بی طبقه گرایش عمومی مشخصی برای پذیرش مارکسیسم پدید می آید .

با توجه به شرایطی که سازمان را احاطه کرده بود و در بالا مختصراً بدان اشاره شد ، روشن می گردد که اگر جریانی در راس تغییر و تحولات سازمان قرار می گرفت که می توانست نیازهای انقلابی و تکاملی سازمان را از جهات تئوریک تامین نماید ، زمینه برای پذیرش و دنباله روی از آن بدون برخورد با ماهیت واقعی و عملکرد های درونی اش بسیار فراهم بود . و همانطور که دیدیم چنین هم شد . یک جریان سلطه طلبانه

و دیگر تئوری منشانه شبه‌پروژواپی باعتبار تسلط تئوریکش و در دست داشتن ابزار تشکیلاتی ، توانست جای پای خویش را برای یکدوره در سازمان مستحکم نماید . بدون اینکه تضادهای ماهویش با جریان سالم و متحولی که در پائین قرار داشت طوری حدت یابد که سلطه طلبی او را در این مرحله زیر سؤال قرار دهد ، البته این تضاد گاه و بیگاه در موارد مشخص بین بالا و پائین بروز می‌کرد ولی هر بار بوسیله‌ی عامل باصطلاح " مبارزه ایدئولوژیک " سرکوب می‌گشت . اما مهم‌تر از همه زمینه اصلی این وحدت یعنی مشی چریکی و ملزومات آن به‌مراه مجموعه عوامل دیگر ، تعادل نیروها و ... در پذیرش چنین سلطه‌ای نقش موثری را ایفا می‌کرد . بی جهت نبود که با وجود انتقادات فراوانی که از گوشه و کنار به عملکردهای انحرافی سازمان در رابطه با نیروهای مذهبی وارد می‌شد و سازمان را بسوی انزوا میراند ، باز هم تا مدت‌ها خللی در ارکان این وحدت بوجود نیامد و توده‌ها بسادگی از اطراف رهبری پراکنده نمی‌شدند . این انزوا و نیز حملاتی که از جانب نیروهای گوناگون مذهبی ، توجیه تئوریک خود را در میان توده‌های سازمانی چنین می‌یافت که " این پرولتاریا است که از طرف خرده‌پروژوازی مورد حمله و تهاجم قرار می‌گیرد ! " بیانی که پیوسته از سوی رهبری ، در ذهن خام توده‌های سازمان القا می‌گردید .

از سال ۵۲ تا ۵۴ که مواضع جدید سازمان در سطح جنبش اعلام شد ، رهبری با استفاده از عامل سرکوب باصطلاح " مبارزه ایدئولوژیک " که بعدها درباره آن خواهیم پرداخت و همچنین آمادگی‌هایی که در درون سازمان وجود داشت و پیرامون آنها قبلاً نیز سخن گفتیم توانست خود را در سازمان تثبیت نموده و اعتماد کادرها را بخود جلب نماید ، تا بدانچه که نوشته‌ها و مواضعی که از سوی رهبری و بنام سازمان در سطح جنبش انتشار می‌یافت ، هیچگاه با مخالفتی جدی و پیگیر روبرو نمی‌شد و این باور عمومی بوجود آمده بود که حق طبیعی رهبری است که این مواضع را بنام سازمان اعلام نماید و کادرها و مسئولین عملاً حقی در انتقاد و دخالت در آن نداشته‌باشند . بهمین جهت علیرغم مخالفتها و سئوالات پراکنده در مورد مواضع سازمان ، مخالفت و مبارزه‌ای که اساس این شیوه و سبک کار را بصورت جدی بزیر سؤال قرار دهد ، صورت نمی‌گیرد .

جالب است که مثلاً در مورد طرح

"جبهه واحد توده‌ای" حتی فرد دوم رهبری نیز تا مدتی بعد از اعلام مواضع در سطح جنبش آنطور که خود اظهار می‌کرد نسبت به آن توجیه نبود، حال چه رسد به کادرها و مسئولین پایین تر سازمان که این مواضع به آنها ابلاغ شده و بعنوان آموزش بمیانشان برده می‌شد. به این ترتیب با انتشار اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان، رهبری توانست حتی بیشتر از گذشته خود را در سازمان تثبیت نماید. این مواضع و چگونگی اعلام آن بنا بدلا یلی که در بالا گفته شد و عدم کار توده‌ای بروی آن، وجود روابط غیر دمکراتیک در سازمان و... نمی‌توانست مواضع واقعی سازمان را منعکس کند، هر چند که جنبه‌های مشخصی از آنرا در زمینه مرزبندی با مذهب بیان می‌کرد. از آنجائیکه این جریان اساسا در برخورد با مذهب و نقد آن برخاسته بود، طبیعا ضرورت پاسخگویی به جنبه‌هایی از التقاطی‌گری گذشته سازمان در آن نهفته بود. لیکن به جرات می‌توان گفت، چگونگی و ماهیت این مرزبندی، شیوه‌ها و سبک کاری که در پیش گرفته شد و بطور کلی مواضع اپورتونیستی که در مقابل نیروهای مذهبی اتخاذ گردید، هرگز نمی‌توانست با مواضع انقلابی و وحدت طلبانه‌ای که در پائین جریان داشت تطبیق یابد. کما اینکه حرکت آینده‌اش هم آنرا تأیید کرد (مخالفتها و نظرات و پیشنهاداتی که از سوی کادرها و اعضای سازمان در همان زمان یعنی قبل از اعلام مواضع به رهبری ارائه می‌شد، خود بیان این روحیه عمومی بود). و اما ببینیم این ساطه جبارانه و این دیکتاتوری شبیه بورژوازی در سازمان بکمک چه ابزاری حاصل می‌شد؟



« فصل دوم »

« مبارزه ایدئولوژیک ” ابزاری برای سلطه . . ؟

درباره مبارزه ایدئولوژیک در بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، مطالب زیادی چه از سوی این بخش بطور کلی و چه از طرف دیگران بصورت سؤال و ابهام مطرح شده است که تاکنون در این باره برخورد مشخصی صورت نگرفته و پاسخ روشن از سوی ما به نیروهای انقلابی داده نشده است. ما هم اکنون سعی میکنیم بطور اجمالی به این سوال پاسخ گوئیم. ضمناً این جوابی است که طبعاً بعد از نقد بسیاری از مواضع گذشته و بخصوص مشی چریکی برای ما حاصل شده است.

قبل از وارد شدن به بحث اصلی یادآوری این نکته را ضروری می دانیم که هدف ما در اینجا قبل از هرچیز افشای مواضع انحرافی رهبری سازمان در دوره مورد بحث میباشد که طی آن رهبری به عنوان نمایندۀ جریان حاکم بر سازمان از موضعی اپورتونیستی با نظرات مخالف برخورد میکرده است. مسلم است تمام نظراتی که مورد حملۀ رهبری واقع میشوند، نظرات صحیح و توده ای نبوده اند و باز روشن است که صرف مبارزه بر علیه نظرات نادرست از جانب رهبری هیچگونه حقانیتی به مشی عمومی او در مبارزه ایدئولوژیک نمیدهد، بلکه مهم اینست که ببینیم خط مشی عمومی این مبارزه ایدئولوژیک چه بوده است؟ و آیا این شیوه مبارزه ایدئولوژیک به غلبه هرچه بیشتر نهادهای دموکراتیک و انقلابی در خطوط سیاسی - تشکیلاتی ما کمک میکرد و یا بالعکس کاربرد این شیوه هرچه بیشتر به حاکمیت نظرات انحرافی در سازمان منجر میشده است؟

مبارزه ایدئولوژیک و معنی و عملکرد خاص آن اولین بار از طریق فرهنگ و ادبیات انقلاب چین به " سازمان " راه یافت. چه قبل از شهریور ۵۰ و چه بعد از آن مطالعه ادبیات انقلاب چین در سازمان بطور گسترده و عروج داشت. سادگی این متون و رهنمودها و توصیه های اخلاقی آن زمینه پذیرش

زیادی در سازمان ما داشتند و اینها ترجیح به مواضع مذهبی ما امسری طلبیمی بود .

بعد از ضربات شهریور ۵۰ و دستگیری عده قابل توجهی از کادرها و مسئولین آنزمان ، "سازمان مجاهدین خلق" دچار سردرگمی و بحرانی گردید که رهبری و رفقای سازمان را بیش از پیش مجبور به ریشه یابی علل این ضربات می نمود . پیچیدگی و مشکلات عملی کار و نداشتن چشم انداز روشن و مشخص از آینده که ادامه آن به سالهای ۵۱ و ۵۲ نیز کشیده شده بود بر عمق ناراستیها می افزود . با پیش آمدن چنین ناراستیها و مشکلاتی در سطح تشکیلات ، تجربیات انقلاب چین در زمینه مسائل سازمانی بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفت . مشکلات فراوانی از قبیل چگونگی برخورد با مسائل مربوط به رهبری و مرکزیت دموکراتیک ، تضادهای درون سازمانی و چگونگی حل آنها ، آموزش و ... در مقابل سازمان قرار داشت که در برخورد با مسائل مربوط به رهبری و آموزش ، تجربیات انقلاب چین تا حد زیادی جوابگوی مسائل مبتلا به ما بود .

محتوای جزوه هایی که در سازمان به عنوان مدارک آموزش رایج بود از قبیل : " علیه لیبرالیسم " ، " اصلاح سبک کار " ، " آموزش خود را از نو بسازیم " ، " بر علیه نظرات نادرست در حزب " ، " کتاب سرخ " ، " چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود (نوشته لیو شائوچی) " و " درباره حزب " همانطور که پیداست عمدتاً حول مسائل آموزشی و حل تضادهای درون سازمان دور میزد . در این جزوات و بخصوص جزوات " درباره حزب " و " چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود " روی مبارزه ایدئولوژیک ، مبارزه باضعفها و خماثل طبقاتی نظیر اندیویدالیسم ، و رهبری طلبی سکتاریسم ، دیارتمانتالیسم و ... تأکید زیادی میشد . و طبعاً وقتیی ما خودمان در براتیک انقلابی با مظاهر تشکیلاتی و اشکال مختلف این ضعفا برخورد می نمودیم رهنمودها و توصیه ها و درسهای آن برایمان جالب توجه می نمود و ایده های مشخص از آن می گرفتیم . در نشست فوق العاده و جمعهای " بررسی و تصمیم " که در بهار سال ۵۲ برای بررسی مسائل و مشکلات سازمانی تشکیل شد ، نمودهای مختلفی از گذشته در رابطه با ناراستیها و انحرافات سازمانی آورده میشد که مجموعاً ضرورت مبارزه با ضعفائی نظیر کم بهادادن به کادرهای پائین ، دکماتیسیم ، " پاترنالیسم " شخصیت پرستی ، غرور و ... رهبری طلبی بالا و ... را مورد تأکید قرار

میداد ★ (که البته در آن زمان استنباط ما از این ضعفها ، کاملاً جنبه روبنائی و مذهبی داشت) .

بعد از گزارش نیمه تحلیلی که در این زمان ، توسط کمی از اعضای رهبری ، از گذشته ارائه داده بود و به بسیاری از این ضعفها که در بالا برشمرديم اشاره کرده بود ، ضرورت حتمی چنین مبارزه‌ای در سازمان بعنوان محتوای آموزشی مرحله بعد مطرح شد .

از این ببعد بود که " مبارزه ایدئولوژیک " بعنوان یگانه راه حل تضادهای درون سازمانی و پاسخگوی مسائل آموزشی سازمان در متن برنامه آموزشی سازمان قرار گرفت ، بدون اینکه تصویر و چشم انداز مشخص و روشنی از اینکه این مبارزه چگونه باید شکل گرفته و به پیش برده شود ، در نظر داشته باشیم ، همین قدر بطور کلی برای استنباط بودیم که ریشه بسیاری از ضعفها و نارائیها ، تناقضات سیاسی - تشکیلاتی ، به ضعفها ، انحرافات و خصائل طبقاتی افراد که آن هم باید بوسیله مبارزه ایدئولوژیک حل شود ، مربوط میگردد .

بلافاصله بعد از تشکیل سازماندهی جدید در اولین مبارزاتی که در سازمان علیه گرایشات انحرافی رهبری جدید - که ارتباط مشخصی با تحارب قبلی داشت - برآه افتاد ، رهبری جدید استنباط خاص خودش را از مبارزه ایدئولوژیک و جهت و مضمون آن ارائه داد . این مبارزه که از " پائین " جریان داشت با تاکید بر دستاوردهای دوره گذشته ، " گرایشات انحرافی " رهبری جدید را از قبیل ، " غرور " ، " پاترنالیزم " ، " کم بهادان و تحقیر کادرها " و (البته با همان استنباطات روبنائی و مذهبی) هدف قرار داده بود . لیکن این مبارزه از همان ابتدا و قبل از آنکه به انجام اولیه‌ای دست یابد ، بایک تهاجم و حمله متقابل رهبری و با تهمت و افترا پاسخ داده شد و بعنوان اولین تجربه مبارزه ایدئولوژیک زیک از سوی رهبری سازمان اینطور وانمود شد که مبارزه ایدئولوژیک مورد نظر ، مبارزه با گرایشات رهبری طلبانه و سکتاریستی چنین عناصری است که میخواهند در پوشش انتقادات خوش آب وورنگ برای خویش موضع

★ - لازم بتذکر است که این مسائل در زندان نیز مورد توجه رفقای اسیر قرار گرفته و تحلیل‌هایی در این مورد ارائه شده بود که در اختیار رفقای سازمان قرار داشت .

بالاتری دست و پا کنند و بدینگونه مضمونی تحریف شده و غیرواقعی از مبارزه ایدئولوژیک به رفقای سازمانی تحمیل میگردد. ★

بدین ترتیب در اولین گامهای حیات نوین سازمانی جهت و هدف جریان

★ - "... با وجودیکه بادهای ضعیف و مسمومی که شروع به وزیدن کرده است، بهیچ وجه شکل غالب و جریان عام سازمان را تشکیل نمی دهد، اما درعین حال چنانچه برخورد اصولی و پیگیر با آنها نشود و چنانچه هشیاری خود را در مقابل پیدایش و ظهور آنها که در شکل های خوش آب و رنگ تظاهر میکنند بالا نبریم، بالقوه امکان دارد که تبدیل به طوفانهای مخرب و مسمومی شوند که حیات سیاسی تشکیلات را به مخاطره بیاندازند. هرگونه گرایش لیبرالیستی، هرگونه اعمال تمایلات فردی و هرگونه تضعیف مرکزیت و قوانین انضباطی در تحت لوای مبارزه با پاترنالیسم و مبارزه با غرور سازمانی باید ریشه کن گردند..." (به نقل از جزوه "پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته ترسازیم" از انتشارات داخلی سازمان پائیز ۵۲)

تمام حملات فوق به نقطه نظری صورت میگیرد، که خواستار کنترل مرکزیت از طرف توده های سازمانی از طریق گزارشدهی منظم آن، بسوده است! رفیقی که نظرات وی در این جزوه به عنوان یکی از سه جریان "انحرافی" درون سازمان در آن مرحله مورد "نقد" قرار گرفته است، در این باره پیشنهاد می کرده است که: "جلساتی تقریباً هر سه ماه یکبار، از افراد شاخه ها تشکیل شود، که هم به اصلاح سبک کار و نارسائیه ها و تبادل و برخورد فکری بپردازد و هم از مرکزیت در قبال وظائف هماهنگی و مسائلی که بهر ترتیب مربوط به کار اصلی سازمان میشود حسابرسی شود..." (به نقل از همان جزوه).

حساسیت رهبری سازمان نسبت به این گرایش دمکراتیک در سازمان، که بنا به اعتراف خود او، "بهیچ وجه شکل غالب و جریان عام سازمان را تشکیل نمیداد، و تلاش فعال او برای سرکوب آن در اولین نطفه های خود، از آنرو بوده گسترش آن، به تضعیف پایه های قدرت تشکیلاتی رهبری می - انجامید، قدرتی که رهبری در آن موقعیت و شرایط متلاطم تحول سازمانی، برای تمفیه حساب آنچنانی با جریان "ایده آلیسم مذهبی" و تماحب تمام و تمام سازمان، بدان نیاز داشت.

که باعتبار برخورداری از یک درک حداقل تجربی و غریزی از انحرافات و نارسائیهای گذشته، از حقانیتی نسبی برخوردار بود، بکلی تغییر یافت و مضمون مبارزه ایدئولوژیکی که در نظر رفقای سازمانی بود، اساساً تعریف شد. این مضمون البته مبتنی بر تحلیلی همه جانبه و علمی نبود، ولی لااقل میتوانست در یک مرحله جنبه‌هایی از انحرافات رهبری را بسزیر سؤال کند. چنانکه جریان‌هایی که اتفاقاً همان انحرافات گذشته را یعنی "یکه تازی مرکزیت"، "غرور"، "پاترنالیسم" و "تحقیر توده‌ها و کادرها" را مورد انتقاد قرار میداد، انتقاداتی که اینک به شکل بارزتری در رهبری جدید تجلی یافته بود، اینبار خواستار شده بودند که "شورائی" مرکب از مسئولین سازمان، مرکزیت را تحت کنترل و حسابرسی قرار دهد و بدین ترتیب هدف خود را از مضمون واقعی مبارزه ایدئولوژیک نشان داده بودند. لیکن رهبری با علم کردن برخی ضعفها و انحرافات فرعی در انتقادات فوق (که بروز آنها با استنباطهای روبنائی که از این انتقادات میرفت امری طبیعی بود) و برجسته کردن آن درپوشش مصالح و منافع سازمانی توانست در یک مرحله این جریان را سرکوب و خاموش سازد و عمدتاً با اتکاء به همین تهاجم و عقب‌راندن مخالفین بود که رهبری توانست حاکمیت خود را در سازمان تثبیت نماید و بدین ترتیب جریان مبارزه ایدئولوژیک را به خدمت سلطه طلبی خود درآورد. جهتی که رهبری در مبارزه "ایدئولوژیک" درون سازمانی برگزیده بود، دقیقاً مغایر و متضاد با هدف اولیه‌ای بود که از طرف بخشی از "جمعهای بررسی و تصمیم" برگزیده شده بود. از این پس مبارزه ایدئولوژیک بتدریج بصورت همه جانبه‌ای در سازمان از "بالا" به "پائین" براه افتاد. انتقادات "پائینیها" بوسیله بالائیها مطرح میشد و این خود به تحکیم سازماندهی و تحکیم موقعیت بالا و... کمک بسیار میکرد. بخش بسیار مهمی از فعالیت و کار تک تک رفقای سازمان را بررسی همین مسائل انتقادی تشکیل میداد، ظاهراً رسالت این "مبارزه ایدئولوژیک" حل تضادهای درون تشکیلاتی، مبارزه با خصائل، تفکرات و ایدئولوژیهای غیرپروولتری در جهت حاکمیت ایدئولوژی پروولتری و حفظ وحدت سازمانی بود. ولی واقعیت امر چیزی جز جدال سیستماتیک "بالا" با "پائین" در تمام مدارهای سازمانی در جهت حفظ سلطه بالابومخصوص رهبری و تفکر خاص آن و اعمال مرکزیت غیردمکراتیک در جهت ادامه و بقای ای‌مشی جدا از توده و آنارشیستی و... چریکی در سازمان ما و در جهت پوشاندن انحرافات و عملکردهای انحرافی سازمان، تناقضات و تضادهای ذاتی

آن نبود ، بسرای روشن کردن ماهیت و مضمون " مبارزه ایدئولوژیک" که در سازمان ما جریان داشته است لازم است پایه‌های تئوریک این مبارزه مضمون و محتوای واقعی آن ، جهت و هدف آن و بالاخره آثار و عوارض آنرا در سازمان بیشتر بشکافیم .

" مبارزه ایدئولوژیک " درون سازمان براین پایه استوار بود و از این استنباط حرکت میکرد که نقش عامل داخلی را بطور غیر واقعی برجسته و مطلق میکرد و در مقابل به نقش و شرایط خارجی در حرکت پدیده و تغییرات آن بهانمیداد . بدین ترتیب پدیده ، مجرد از شرایط و محیط مادی آن در نظر گرفته میشد و از این نظر اساسا با یک نگرش غیر دیالکتیکی بحرکت و تغییرات درونی پدیده برخورد می گردید . فی - المثل اگر رفیقی در روابط تشکیلاتی در کادر مشی چریکی فلان اشتباه از او سرزده میشد و اشتباهاتش مثلا باعث لورفتن مدرک ، دستگیری یا شهادت رفیقی میشد مبارزه ایدئولوژیک بدون اینکه اساسا کاری بسه سیاست تشکیلاتی ، مشی حاکم و روابط و مناسبات سازمانی و چگونگی رهبری داشته باشد ، بسراغ " ذات ناباب " فرد رفته و علت را در " آن " سراغ میگرفت . و یا اگر تضادهای فرد در درون مثلا یک گروه اوچ میگرفت رفیقی دچار انفعال ، واخوردگی ، بی تفاوتی ... میگشت " مبارزه ایدئولوژیک " بسراغ ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیکی فرد رفته بدون اینکه اساسا به سیستم سازماندهی ، به سیاست انحرافی حاکم و مشی سیاسی استراتژیک سازمان توجهی داشته باشد همه را ناشی از " ذات ناباب " و " فلان طلبی " و بهمان ضعف فرد دانسته و تغییرات این فرد را هم مجرد از عوامل مزبور خواستار بود .

بیداست که چنین نگرشی از مبارزه ایدئولوژیک بخصوص وقتی ، فقط در یک جهت یعنی ، از بالا بر پائین جریان داشته باشد ، در خدمت چه هدفی قرار میگردد و رفقای ما چگونه اشتباهات و انحرافات اساسی را که اساسا و قیل از هر چیز باید علتش را در مشی و سیاست حاکم و مناسبات درونی و سیستم رهبری جستجو کرد ، در پوش فریبنده مبارزه با ضعفهای طبقاتی افراد بعنوان ریشه چنین نارسائی ها و انحرافاتسی گم میکردند . برای روشن شدن بیشتر مطلب لازم است تصویر کلی یک هسته سازمانی را که مادر آن بسر میبردیم بشکافیم و به چگونگی ورود یک

روشنفکر به سازمان و ساخت تشکیلاتی و مشی چریکی از ابتدای آن توجه کنیم . ★

روشنفکر با تمام آن تصورات رمانتیک و قهرمان اندیشی های روشنفکرانه و احساس خفگانی که دیکتاتوری برایش بوجود آورده است به سازمان چریکی می پیوندد. در ابتدا تصور مبارزه جانانه علیه رژیم، عمل قهرمانانه و تاثیرات مهیجی که عملیات سازمانش در افکار عمومی باقی میگذارد، نیروی محرکی است که با و زندگی می بخشد و شرایط تازه را محیط پرشورو پرهیجانی میابد که میتواند بسیاری از تمایلات او را پاسخ دهد .

اقتناع چنین گرایشاتی در ابتدا مانع از آن میشود که به ماهیت حمار تنگی که در آن قدم نهاده پی برد . جدائی از مردم و زندگی روزمره آنان ، که خود نتیجه اجتناب ناپذیر خصلت جدا از توده مشی چریکی است بتدریج او را از محیط زندگی اجتماعی و سیاسی مردم دور و حتی نسبت بدان بی تفاوت میکند . از آنجا که "نگرش! و نسبت به انقلاب" و مبارزه، اساسا توده ای نیست و از آنجا که همواره شخصیت او محور عملیات خودش میشود ، مسائل مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ، علیرغم تکرار مکرر روشنفکرانه ، برای او چندان اهمیتی پیدا نمیکند و این امر موجب میگردد که او حتی بصورت روشنفکرانه و سرزتر آمیزی با مردم برخورد کند که چرا آنها همواره با مسائل پیش پا افتاده زندگی مادی می اندیشند و همانند او بعکس مبارزه انقلابی و حماسه سرائی های قهرمانانه نیستند در تفکر این روشنفکر، این که مبارزه مردم اساسا در رابطه با براتیک و زندگی روزمره شان و در رابطه با همان مسائلی که او و آنها را پیش پا افتاده میدانند، نکل میگیرد . جایی ندارد و بهمین جهت انتظار دارد که مردم نیز همانند او از زندگی خویش دست شسته و زندگی حماسه آمیز او را انتخاب کنند . او نمی تواند این واقعیت را ببیند که مبارزه باید از متن

★ - از این نظر در اینجا مشی چریکی بطور کلی اشاره میکنیم که بنظر ما مسائل کلی و تناقضات آن و عوارضی که مادر سازمان خود با آن برخورد میکردیم . صرف نظر از جنبه های که با ویژگی های سازمانی ارتباط پیدا میکرد (مثلا مبارزه ایدئولوژیک) و ... جنبه عمومی داشته و این تناقضات و عوارض اساسا ذاتی سازماندهی مشی چریکی میباشد .

زندگی آنها برخاسته و خود ، زندگی آنها بشود و نه جانشین آن. ولی این تصورات نمی تواند دیری بپاید . اگر محیط و شرایط اجتماعی و اساسا جامعه آن شرایطی باشد که یک عنصر و یا یک ارگان اجتماعی در رابطه با آن تکوین می یابد و حیات میگیرد . اگر یک عنصر و یک ارگان زنده زندگی در رابطه با پیوند با محیطی که این عنصر و این ارگان در آن رابطه حیات گرفته است ، معنی میدهد و بنابراین اگر یک سازمان سیاسی با آرمانهای مردمی و انقلابی بدلائلی که مربوط به مشی انحرافی او میشود ، از مردمی که بخاطر آنها مبارزه میکنند دور شود ؛ از مردمی که اساسا در رابطه با آنها چنین آرمانها و اهدافی برایش مطرح میشود فاصله بگیرد؛ منطقا و از نظر عملی این جدائی ارگان از محیط مادیش مساوی مرگ و نیستی درونی پدیده باید باشد (این زوال را بعدا نشان خواهیم داد که چگونه عوارض آن در سازمان چریکی بروز کرد) جدائی از مردم ، محیط تنگ و بسته تیم های مخفی نظامی با مسائل امنیتی خاص آن بطور متقابل آنها را مجبور به جد شدن باز هم بیشتر از توده می نماید ، و بتدریج تناقضات و تضادهای پیچیده ای را بر سازمان مشی چریکی عارض میکند . روشنفکر با تمام آن تصورات رمانتیک، ذهنی گراشیا ، انفرادمنشی ها ، فردگراشیها و خصائل طبقاتی اش پسا به این " حصار " میگذارد . اگر در ابتدا گرایشات پیشتاز اندیشانه اش عامل محرکه او را تشکیل میدهد، اگر در ابتدا مرگ و شکنجه را ظاهرا عالیترین تجلی مقاومت و مبارزه و فداکاریش تصور می نماید ، بتدریج در برخورد با واقعیات سرسخت مادی و فروکش کردن تب رمانتیسیم انقلابی؛ ذهنی گراییهایش فروبیریزد، عامل محرکه اش را از دست میدهد و در عمل با چنان مشکلات و تناقضاتی برخورد میکند که شاید تصورش را هم نمی توانست بکند . مشکلات و پیچیدگی هائی که مرگ و شکنجه را چندبرابر ساده تر از آن میکند .

قضیه ساده است . محیط تنگ و بسته سازمان چریکی از یکطرف مناسب ترین زمینه را برای رشد همان ضعفهای طبقاتی روشنفکران ، فردگراشیاها، انفرادمنشی ها ، گرایشات سکتاریستی و اندیویدالیستی فراهم میآورد و از طرف دیگر زمینه مناسبی برای بتعارض کشاندن این تضادها را در درون " حصار " فراهم میکند . سازمان مشی چریکی درست بمنزله یک زندان؛ شرایطی را فراهم میکند که این تضادها در بالاترین شکل خود بتعارض برسند؛ شرایط خفقان و سرکوب و حشیانه دشمن بعنوان زمینه رشد و تشدید

بحران درونی از یک طرف و بازنحرفات مشی چریکی که علت ضربات و تلفات و ناکامی هایش را بصورت گمراه کننده‌ای در اشتباهات تاکتیکی، انحرافات و اشتباهات افراد جلوه میدهد، از طرف دیگر، حصار مشی چریکی را بتدریج تنگ تر ساخته و بطور متقابل در رشد و به تعارض رساندن تضادهای تاثیر میگذارد. این امر در سازمان ما (بخش منشعب از سازمان مجاهدین)، با خطیتهایی که از آن بر شمردیم و با وجود شرایط غیر دمکراتیک حاکم بر آن ابعاد گسترده تری مییافت.

عدم برخورد همه جانبه و علمی ما با این ضعفها و تناقضات، دیدن راه حل آن تنها در چارچوب " مبارزه ایدئولوژیک " با ضعفهای طبقاتی افراد، مبارزه ایدئولوژیک با تمام ویژهگیهایی که از آن بر شمردیم و با - لایحه رها کردن کامل انحرافات مشی چریکی و ماهیت طبقاتی آن منجر بدان میشد که نه تنها برخوردی درست با تضادهای یادشده صورت نگیرد؛ بلکه بشکل پیچیده تر و حادثتری همان تضادهای دامن زده شود.

بسیاری از این ضعفها و نارسائیهها و تعارضات را صرفاً در خصائل و ضعفهای طبقاتی افراد دیده و نتیجتاً " مبارزه ایدئولوژیک " با این گرایشات انحرافی بعنوان تنها راه حل این تضادها و تناقضات موجود به حساب می آوریم و سپس از آنجا که ما کل را رها کرده و جزء را چسبیده بودیم، انحراف مشی چریکی و ماهیت طبقاتی آن را بطور کلی رها کرده و با تناقضات و عوارض سازمانی آن دست و پنجه نرم میکردیم از همینرو نیز نه تنها نمی توانستیم با این تناقضات و تضادهای بطور بنیانی برخورد کنیم، بلکه این بار با " مبارزه ایدئولوژیک " درونی این تضادها را بشکل دیگر و حتی شدیدتری دامن می زدیم.

کشف ضعفها، نارسائیهها و انحرافات ایدئولوژیک افراد و تضادها و تناقضات درونی سازمان را ناشی از آنها دانستن، بخودی خود نمی - توانست راه گنای حل مشکلات و معضلات درونی سازمان باشد. در این میان ما، حداکثر چیزی را کشف میکردیم که در یک تحلیل کلی از ماهیت طبقاتی روشنفکران و تظاهرات خارجی آن در عملکرد افراد، بسادگی قابل حصول بود.

مسئله اساسی ای که از دیدما بدور می افتاد، همانا حرکت بر راستای آن مشی و زمینه‌ای بود که بتواند، نیرو و توان روشنفکران را نه در جهت اقتناع خشم و غضب آتشین آنان و نه در خدمت محکم تر کردن حصارهای تنگ مشی چریکی و سازمان روشنفکران جدا از توده بلکه

در خدمت جنبش توده‌ای و مبارزات انقلابی آنها قرار دهد. و بدنبال آن زمینه لازم برای اصلاح ضعفها و خصائل طبقاتی افراد را فراهم سازد. مسلماً تا زمانی که این تضاد اصلی حل نمی‌شود، تضادهای و تظاهرات فرعی آن هرگز نمی‌توانست حل گردد و تاکید بر روی این ضعفها و خصائل طبقاتی ولو اینکه دارای هسته‌های درستی بوده باشد هیچ چیز نمیتوانست بطور اساسی تغییر دهد. تحلیل‌ها و انتقاداتی که بحرانها و بین‌بسته‌ها، اشتباهات و یا علت‌ضربات و غیره را در چنین کادری مورد توجه قرار میداد از آنجا که اساساً نظارت بر درک تضاد واقعی آن نداشت، نمی‌توانست کمترین دردی را دوا کند. جز اینکه بدتر رفتار را نسبت به خود و نسبت به توانائی و کارآئی‌های خود، ذهنی و بی‌اعتماد میکرد و آنها را مجبور میساخت در درون حصار روشنفکران جدا از توده‌به‌انسان‌سازی ایده‌آلیستی بپردازند و به کاوش در ضمیر آگاه و ناخودآگاه خود بپردازند تا علت این یا آن اشتباه را در این یا آن "... طلبی" خود جستجو کنند و با آن مبارزه بریزند. نتیجه اینکه سیل انتقادات و "تحلیل‌ها" از خودها و تحلیل از اشتباهات افراد در سازمان جاری میشد، اما تحلیل از ریشه‌های معضلات و نارسائیهای همچنان در پس‌پرده پنهان می‌ماند.

در این مبارزه ایدئولوژیک همانطور که گفتیم ما ظاهراً از تجربیات انقلاب چین ایده‌آلیسم می‌گرفتیم ولی از آنجا که در اساس و بنیان مشی چریکی ما با مشی توده‌ای انقلاب چین و سازمان چریکی ما با حزب کمونیست چین تفاوت داشت، این ایده‌آلیسم گرفتن ما چیزی جز "شما تیزم" نمی‌توانست از آب درآید.

مشی چریکی و سازماندهی این مشی و نظراتی که بر سازمان ما حاکم بودند تنها شرایط را برای مبارزه با ضعفها و خصایل طبقاتی فراهم نمی‌کرد، بلکه به مراتب شرایط رشد و تشدید آنها را ایجاد می‌نمود در حالیکه ما بطور ساده اندیشانه‌ای می‌خواستیم ضعفها و گرایشاتی که دقیقاً در ارتباط با زندگی و مبارزه مردم قابل اصلاحند، در درون حصار روشنفکران جدا از توده اصلاح کنیم و این چیزی بود که مسلماً با دیالکتیک و قانون سرختمادی نمی‌توانست انطباق یابد جالب است که بین ادبیات و آثار چین هم جزوه "چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود" که یک نوشته کاملاً انحرافی از لیوشاوجی است تا مدتها یکی از بهترین جزوه‌های راهنمای مبارزه ایدئولوژیک سازمان بشمار

میرفت، با این ترتیب رسالتی که ما ظاهراً برای مبارزه ایدئولوژیک قائل شده بودیم، حل تضادهای درونی سازمان، مبارزه با ضعفها و گرایشات و خصلتهای طبقاتی و مبارزه با تفکرات و ایدئولوژیهای که در هر مرحله سد راه تکامل سازمان قرار میگرفت، در عمل بدلیل اینکه اساساً نظارت بر تضاد اصلی سازمان یعنی شی چریکی و میانی سیاسی - ایدئولوژیک آن نداشت و بدلیل اینکه این مبارزه ایدئولوژیک اساساً جدا از مبارزه توده‌ها و طبقه کارگر و مجرد از آن صورت میگرفت، نه تنها نمی‌توانست چنین رسالتی را بعهده بگیرد، نه تنها نمیتوانست بدلیل عدم ارتباط با مبارزه طبقه کارگر و توده‌ها به آن "اصالت کمونیستی" بدهد، بلکه متقابلاً انحراف و ضعفها را واژگونه می‌نمود. وقتی تناقضات و تضادهای شی چریکی در زمینه مسائل سازمانی بارفرد میشد، وقتی ایده‌آلیسم و چپ‌روی موجود در این شی و تصورات و ایده‌آلهای روما - نتیک، بیشتر از اندیشی‌ها و ابرمرداندیشی‌های آن با واقعیت سرخ‌ست مادی و قوانین مبارزه طبقاتی برخورد می‌نمود کاملاً طبیعی بود که سازمان شی چریکی و عوامل و عناصر تشکیل‌دهنده آن را در بحران فرو برده و به بن بست بکشاند. عوارض این بحران و بن بستها را ما در تمام پهنه‌های فعالیت سازمان و عملکردهای ناگون آن بخوبی شاهد بودیم. پدیده‌های نامیمونی که به اعتبار خصایص برخی افراد دیده میشد: نظیر پاسیویته تدریجی، بی‌تفاوتی، و... همه از عوارض اجتناب‌ناپذیر شرایطی بود که شی سازمان، جدائی‌اش از توده‌ها و مبارزات آنان و انزوای ناشی از سیاست‌های انحرافی در سطح جنبش و هم‌چنین سیاست انحرافی و چپ‌روانه در مبارزه ایدئولوژیک، به اعتبار تمام ضعفهای روشنفکرانه و خرده بورژوازی به وجود می‌آورد. ★ ما موارد مشخصی را سراغ

★ بحرانها و تکان‌هایی که سازمان ما در رابطه با این سیاست انحرافی در مبارزه ایدئولوژیک، که جهت آن حفظ سلطه بالا بود، دچار شد همان ویژگی‌هایی است که مثلاً سازمان ما را از دیگر سازمانهای شی چریکی جدا میکرد. ما علاوه بر محور شدن در تناقضات و تضادهای شی چریکی هم چنین گرفتار پیچ و تابهای سیاست بسیار منحرف مبارزه ایدئولوژیک که، ماهیتش را توضیح دادیم، شدیم و در همین رابطه بحرانها و تناقضاتی گریبانگیر سازمان شد که الزاماً در مورد هر سازمان شی چریکی قابل تعمیم نمیباشد.

داشتیم که رفقای بی کد در خارج از صحنه مشی چریکی دارای توانائی ها ، استعدادها و لیاقت های مشخصی مثلا در مبارزات صنفی - سیاسی دانشجویی بودند ، بعد از ورود به سازمان پس از مدتی دچار انفصال ، پوچی و بی اعتمادی شده از دور فعال فعالیت های سازمانی خارج میشدند مکانسیم این تغییرات را ما ناشی از عملکرد خصائل و گرایشات روشنفکران و انحرافات و ضعفهای طبقاتی افراد و تاثیر متقابل مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان بر آنها می دانستیم . بنابر اعتقاد ما ، وقتی این ضعفها در زیر تازیانه " مبارزه ایدئولوژیک " درون سازمانی قرار میگرفت ، منجر به بی اعتباری و از دست رفتن " نیروی محرکه " این افراد ، که به گمان ما مضمون و محتوای روشنفکرانه و فردی داشت ، می گردید .

این استنباط و برداشت انحرافی ما از رابطه و مکانسیم فوق ، بدون شک به " مبارزه ایدئولوژیک " و ضوابط و مناسبات حاکم بر سازمان حقانیتی می بخشید که این خود هرچه بیشتر به تثبیت این مناسبات و " مبارزه ایدئولوژیک " یاری میرساند .

اما رسالت و هدف واقعی این " مبارزه ایدئولوژیک " در عمل چگونه تجلی یافت ؟ همان طور که گفتیم این مبارزه اساسا در جهت تحکیم سلطه رهبری در جهت ایجاد یک سانترا لیم غیر دمکراتیک و به منزله ابزاری بود که به کمک آن سلطه رهبری اعمال میشد . این مبارزه همواره از " بالا " به " پایین " جریان داشت . در تمام مدارهای سازمانی شاید یکی از مهمترین تظاهر " انحرافات " افراد ، انتقاداتی بود که احيانا به " بالا " و بخصوص به مرکزیت داشتند . تا حدودی اصل بر این شده بود که بالا پاک و منزه است و بر اساس این رابطه ، چگونگی برخورد در فضا نسبت به سیاست هائی که در بالا اتخاذ میشود ، معیاری بود بر میزان صلاحیت ایدئولوژیک ، و پیش رویا بس رو بودن آنها ، " سکتاریسم " و " رهبری طلبی " از مارکهای بی بود که فراوان مورد استفاده مرکزیت قرار میگرفت تا به وسیله آن تمام نظرات و حرکاتی را که سلطه رهبری و سیاست بالا را زیر سؤال قرار میداد سرکوب کنند . مفهوم حل شدن یک رفیق در سازمان عبارت از این بود که اساسا به رهبری انتقاد نداشته باشد و با آن به مبارزه ای برنخیزد . شرایط و زمینه مبارزه سن نظرات اساسا در سازمان بشکل وسیع و دمکراتیک وجود نداشت . و زمانیکه این مبارزه بگهگاه در اشکال گوناگون ظهور میکرد هر بار با خونت سرکوب میگشت . از آنجا که رهبری ، از موضع اپور -

تونستی حرکت میکرد، نمیتوانست در مبارزه با جریان‌های تکیه مرکزیت و یا نقطه نظرات سازمان را - که از نقطه نظرات رهبری انفکاک ناپذیر بود. - نشانه رفته بودند، مواضع و نظرات صحیح را از ناصحیح تمیز دهد و در نتیجه مواضع و نظرات درست امکان رشد پیدا نمی‌کردند و همواره سر - کوب می شدند. طبیعی بود که چنین مبارزه‌ای با این جهت نتواند راهگشای مواضع و مشکلات ایدئولوژیکی سازمان باشد و در خدمت تصحیح خط مشی سیاسی قرار گیرد. بلکه بر عکس همانطور که در عمل اتفاق افتاد در خدمت ادامه مشی غلط و شیوه‌های نادرست کار سیاسی قرار گرفت و سازمان^۱ باز هم بیشتر دچار بحران، تناقض و بن بست و تلاشی نمود.



● نتایج:

نتایج این فصل را میتوان در محورهای زیر خلاصه نمود:

۱- شکستن دوآلیسم موجود در تفکر سازمان مجاهدین خلق ایران در مقطعی از حرکت آن و پیدایش یک جریان ماتریالیستی بصورت اعتقاد به مبانی کلی عقیدتی آن ، امری اجتناب ناپذیر بود که هیچ چیز نمیتوانست جلو آنرا بگیرد . این نه یک امر غیر مترقبه و تصادفی و نه اراده این و آن فرد بود . ماهیت ایدئولوژیک و دوآلیسم موجود در این تفکر و ایدئولوژی انقلابی این سازمان ، زمینه و نطفه های چنین تحولی را در بطن خویش نهفته داشت .

۲- در صورتیکه حرکت درونی سازمان مجاهدین خلق ایران بصورت انقلابی هدایت میشد می توانست به بیدردترین و اصولی ترین شکلی که لازمه آن ایجاد شرایط دمکراتیک برای برخورد نظرات و سپس انشعاب جریان مارکسیستی از سازمان مجاهدین بود ، صورت پذیرد . اما بدلیل حاکمیت اپورتونیسیم چپ سلطه طلب در رأس این جریان بدون فراهم شدن زمینه لازم برخورد نظرات بصورت نوعی توطئه بروز نمود .

۳- در بدو جریان تحول ایدئولوژیک ، جریان مارکسیست شده ، بلافاصله بدامن یک جریان اپورتونیستی چپ درغلطید . این امر در رابطه با نقش دوگانه ای که رهبری در این زمان داشت ، صورت تحقیق پذیرفت .

۴- جریانی که رهبری آنرا نمایندگی میکرد و گرایش توده ای که اکثریت اعضای سازمان را در بر میگرفت از دو موضع کاملاً متفاوت در یک دوره به وحدت رسیدند . اکثریت توده ها با توجه به اینکه رهبری سازمان برخی خواسته ها و تمایلات تئوریک و تشکیلاتی او را برآورده می ساخت و حرکت تکاملی را سرعت و جهت می بخشید ، و نیز با اعتبار برخی مسائل طبقاتی اش نظیر محافظه کاری ، دنباله روی ، تمکین و سازشکاری و هم چنین عقب ماندگی در زمینه های تئوریک و سیاسی ، بدنبال رهبری کشانده میشدند . در حالیکه رهبری از یک موضع روشنفکرانه شبیه -

بورژوازی هوای سلطه طلبی و تحکیم حاکمیت دیکتاتورآبانه خود بر سازمان را در سر می پروراند که در این راه بدلائل فوق موفق گردید.

۵ - مشی چریکی در این میان آن زمینه ای بود که وحدت با لا و پائین را به میزان زیادی تحقق می بخشید .

ملزومات سازمانی این مشی ، مناسبات غیر دمکراتیک ناشی از دیدگاههای غیر توده ای آن در زمینه مسائل تشکیلاتی ، متقابلا کمتر مجالی برای رشد تضادهای سازمانی فراهم می نمود .

۶- مبارزه ایدئولوژیک درونی در سازمان ، ابزاری درجهت حفظ سلطه و اعمال دیکتاتور فردی و مناسبات غیر دمکراتیک شده بود . مخالفت با جریان حاکم از هر موضعی که صورت می گرفت بلافاصله با برجسته شدن ضعفهای افراد و به اصطلاح افشاء آن در سطح سازمان ، مورد سرکوب قرار میگرفت و ظاهرا تضادها برای مدتی فروکش میگردد .

۷ - حرکت سازمان از سال ۵۲ تا ۵۷ را در وجود یک تضاد درونی بین جریان رهبری و جریان انقلابی توده ای میتوان توضیح داد . این تضاد که در مرحله اول بدلالی که در صفحات قبیل توضیح داده شد . به نفع جریان حاکم ، سازمان را به انحراف گشاند مبود ، به تدریج در جریان حرکت با مبارزه همه جانبه " پائین " پدیده را از اساس دچار تغییر و تحول نمود . جریان جدید علیرغم اینکه از دل جریان قدیم برخاسته است ، یک پدیده جدید ، با نظرات ، مواضع ، خط مشی و رهبری نوین میباشد ، که از اساس با جریان گذشته تفاوت داشته و در مقابل آن قرار دارد .

۸ - انتقادات وارد به اعضا و کادرهای سازمان در زمینه ایدئولوژیک عمدتا عبارت بودند از :

سازش ، تمکین ، دنباله روی ... و عواملی که زمینه این تمکین و سازش و عدم تعارض درونی را در یک مرحله فراهم کرد ، عبارت بودند از :
اولا مشی چریکی که با ملزومات سازمانی و طرز نگرش آن ، جنبه های مشترک دو جریان را به یکدیگر پیوند میداد .
ثانیا : نیاز حرکت تکاملی این جریان به فرهنگ مارکسیستی که ظاهرا رهبری بدان مسلح بود .

ثالثا : بالاخره پائین بودن سطح تثوریک و دانش سیاسی توده ها و کادرهای سازمان .

((فصل سوم))

نگاهی به پروسه تفکر سیاسی - استراتژیک جریان حاکم

در سازمان و مبارزه بر علیه آن

همانطور که در اسناد دیگر نیز اشاره کرده ایم، در جریان تغییر و تحولات★ بعد از سال ۵۴ء جریانها* و گرایشات متفاوتی با رد و نفی ایده آلیسم مذهبی حول مشی نسبتاً تنویزه شده ای (مشی چریکی یا ویژگیهای خاص خود در بخش منشعب) جمع آمدند. هر چند که نگرش و دیدگاههای متفاوت و متناسب با مواضع و مستگیری طبقاتی در یک سازمان انقلابی وجود دارد و همواره در طی مبارزه و وحدت دائمی یکی از این جریانها بر جریانان... دیگر حاکمیت می یابد ولی در یک سازمان تمام خلقی همانند سازمانهای مشی چریکی و در اینجا بخش منشعب و مشی التقاطی آن، این معنا در طی حرکت سازمان تظاهر بیشتری پیدا میکند. مشی مورد قبول این بخش بدلیل التقاط شدید خود که هم کار در میان طبقه* و هم ترور فردی را می پذیرفت، این خصوصیت را داشت که در شرایط آنروز جامعه، روشنفکران انقلابی متمایل به مشی توده ای هر چند در شکل نطفه ای خود - و جریانهای آشکارا آنارشستی و شبه تروتسکیستی و... را در خود گرد می آورد. چنین مشی ای می توانست طی دوره ای که هنوز این مشی التقاطی زیر سؤال نرفته است، این جریانها را علیه مبارزه دائمی خود، در

-
- ★ - همه جا منظور از تحول درونی همان رد ایده آلیسم مذهبی و پذیرش مارکسیسم توسط بخشی از سازمان است که همه با آن آشنائی داریم.
 - ★ - وقتی از جریان صحبت می کنیم، منظور هم جریان آشکار و حاکم است یعنی ملقمه ای از "تروریسم" شبه تروتسکیسم و "کونومیس" و هم جریان توده ای که در حالت نطفه ای و ضعیف وجود داشته است.
 - ★ - روشن است کار در میان طبقه با همان دیدگاههایی که اساساً غیر-کمونستی بود.

آنچنان وحدتی نگهدارد که تشکل آنان در يك تشکيلات عملی باشد، تحولات امروزه
 مین سازمان، از آنجا آغاز میشود که می ای که در طی سالهای ۵۶-۵۲ مورد
 توافق ما بود رد شده و جریانهای که طی يك دوره حول آن جمع شده بودند
 دیگری توانند حول برنامه و اساسنامه تشکيلات جدیدی به وحدت برسند، زیرا
 که هر کدام از جریانها طی حرکت خود سمگیری مشخص تر طبقاتی خود را پیدا
 کرده اند و در اینجا است که می توده ای، خود را از دیگر جریانات بورژوازی جدا
 ساخته است. این دیدگاه کلی ما نسبت به تحولات کنونی سازمان است، اینکه
 ما تحول سازمان را در ادامه حرکتش يك حرکت تکاملی ارزیابی کنیم ولی رهبری
 آنرا اپورتونیستی میدانیم با توجه به دیدگاه فوق است، این به آن معنی نیست
 که تمام جریانهایی که از دل سازمان مجاهدین بیرون آمدند، تکامل جریان
 گذشته بودند. همانطور که گفتیم یکی از این جریانها را جریان رهبری تشکیل
 میداد که از نظر ما مشخصاً يك جریان اپورتونیستی بود. همینطور در مورد انحرافات و
 اشتباهات گذشته نیز ما مسئله را بر اساس تحلیل فوق مورد نظر قرار می دهیم.
 در اینجا نیز میان جریانهایی توده ای سازمان با رهبری گذشته اختلاف نظرهای
 مشخص وجود داشت، رهبری گذشته سازمان بخصوص (عناصر مسلط رهبری) سعی
 داشت تمام این اشتباهات و انحرافات را در رابطه مکانیکی با می چرکی توضیح
 دهد. او عنوان میکرد که ما "۰۰۰ مردان جنبش مسلحانه بودیم و نقش
 مرگبارمان بانقش مرگبار می چرکی متناظر بود ۰۰۰" (نقل بمعنی از توارهای
 "انتقاد" از خود). باین ترتیب او سعی میکرد از انتقاد به جریان مشخصاً
 اپورتونیستی ای که در طی سالهای ۵۷-۵۲ آنرا نمایندگی کرده بود،
 ظفره رود و اینطور وانمود سازد که مورد انتقاد قرار گرفتن می چرکی ورد و نفی
 اساسی آن، بخودی خود اشتباهات و انحرافات ویژه رهبری را منتفی کرده
 است. در حالیکه مسئله از نظر ما بگونه دیگری است، ما ماهیت نقش و نقطه
 نظرات این "مردان جنبش مسلحانه" را با ملاک و معیار ماهیت حرکت و سمگیری
 آنها در جریان رد می چرکی، قابل سنجش میدانیم. و اینکه این "مردان
 جنبش مسلحانه پیشتاز" سرانجام پس از نفی می و پایان یافتن "اثرات مرگبار"
 خود در آن می، در شرایطی که جوانه های می پرولتری در حال شکوفایی
 بودند، چه کردند؟ آیا آنها توانستند ماهیت "نقش متناظر" گذشته خود
 را در می چرکی، رها سازند و نقش متناظر با می پرولتری که میرفت تا حاکمیت
 خود را اعمال کند، بازی کنند؟ و یا برعکس این بار در قبای دیگری قصد در
 ادامه "نقش مرگبار" خود و خدمت به بورژوازی داشته اند؟
 لازم است که برای روشن کردن موضوع بطور هر چند فشرده و خلاصه قدری

نظرات سیاسی و ایدئولوژیک جریانی را که رهبری گذشته سازمان از سال ۵۲ تا ۵۷ نمایندگی کرده است بازگیم و نشان دهیم چگونه در طی این سالها نظرات درست و صحیح که میتوانست با هدایت انقلابی در سازمان تبدیل به یک جریان زنده و رشد یابنده گشته و مانع از اشتباهات و تکرار آن گردد سرکوب شده است .

موضوع را از بیانیه **★** شروع میکنیم : در بیانیه اعلام مواضع ما راجع به نیروهای انقلاب ، مناسبات طبقه کارگر با طبقات دیگر و مرحله انقلاب و ... سخن رفته است . بر اساس این نظریات :

الف : نیروهای انقلاب ، متشکل از کارگران و دهقانان فقیر و تهی دستان روستا (نیمه پرولتاریای ده) و قشرهای سنتی خرده بورژوازی شهری ارزیابی میشوند و " جبهه واحد توده ای " در واقع در برگیرنده این نیروهاست .
ب : هدف مبارزه مسلحانه پیشتاز اساسا کوشش در جهت **★** تشکل آن بخش از نیروهای است که بتوانند " تمامه " خود را در هدفهای اساسا سوسیالیستی جنبش مسلحانه حل کنند چرا که نیروهای دیگر در جریان انقلاب و تشدید ضربات دشمن یا صفوف جنبش را ترک خواهند گفت و یا آنها وارد در بن بست از تمایلات محدود و انحرافی خواهند کرد . **★**

ج : سرنوشت گروهها و سازمانهای غیر پرولتاریائی که نخواستند ایدئولوژی پرولتاریا را پس از سال ۴۰ بپذیرند " ... مسلمانان جز شکست و نابودی و یا تسلیم و سازش با دشمن چیز دیگری نبود " ... !
د : ...

هسته این نگرش چیزی نیست جز جدا ساختن پرولتاریا از بخش اعظمی از متحدین طبیعی خود ، یعنی دهقانان و اقشار وسیع خرده بورژوازی شهری ،

★ - منظور بیانیهای است که با عنوان " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران در پاییز سال ۵۴ منتشر شد .

★ - مسلمانان منظور ما در همان چارچوب اعتقاد به شی چریکی است و اینکه چه جریانهای در چارچوب همین شی انحرافی تراز هر جریان دیگر عمل کرده است .

★ - مراجعه شود به صفحات ۲۲ ، ۲۳ ، ۷۵ ، ۲۱۵ و ... بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک ، چاپ سوم . (نقل قولها در انتهای این مقاله ضمیمه است)

در مورد بخش سنتی خرده بورژوازی نیز که از نظر تولید در بیانیه جزو اقلیت انقلابی آورده شده است، آنقدر مشروط برخورد شده و آنچنان جنبه تزلزل طبقاتی آنها عده می شود - تزلزل وجود دارد و بحثی در آن نیست، بلکه بحث بر سر چگونگی نگرش و ارزیابی از آنست - تضاد های آنها با سیستم حاکم رولتاریستی و فرهنگی قلمداد می شود که جنبه انقلابی و ضد امپریالیستی آنها از دیده فراموش می افتد. این دیدگاه، انقلاب ایران را بطور ضمنی سوسیالیستی تصویر می کند، زیرا که اعتقاد دارد، سرنوشت نیروهای که ایدئولوژی پرولتاریا را پذیرند جز شکست و یا سازش چیزی دیگری نمی باشد.

این نگرش آنچنان به پرولتاریا بی ایمان است که جلب و جذب طبقات دیگر را در انقلاب از جانب وی ناممکن می شمارد و میان اقلیت و طبقات درون خلق، دیوار چین فاصله می اندازد و از پیش و بطور کلی و غیر مشروط آگاهی دمکراتیک طبقات دیگر را برای طبقه کارگر زبان آور تشخیص می دهد. و نا آگاهی این طبقه را بر پذیرش این آگاهی های غیر پرولتاریستی ترجیح می دهد! که معنای دیگر آن چیزی نیست جز اینکه طبقات خلقی (خرده بورژوازی، دهقانان) نمی توانند تحت هژمونی پرولتاریا در آیند و در برنامه حداقل با وی عقد اتحاد ببندند. به عبارت دیگر بیانیه، پرولتاریا را در اینکه بتواند ناپیگیری و جنبه های ارتجاعی این خواستهای دمکراتیک را افشاء سازد، ناتوان می بیند. این تئوریهای انحرافی جز شبه تروتسکیسم چیز دیگری نبود.

عمق کینه ورزی و عداوت این جریان فکری با متحدین پرولتاریا و عمق ناباوری به همان پرولتاریائی که دم از وابستگی بدان زده می شود، زمانی بیشتر بروز پیدا میکند که این نظرات و این تئوریها جامه عمل بخود می پوشند. محروم ساختن نیروهای انقلابی خلق از شکل محقانه خود در یک دوره تحت عنوان سازمان مجاهدین خلق، یکی از این نمونه هاست که در مورد آن بقدر کافی بحث کرده ایم. در آنزمان از جانب برخی از رفقا نظرات دمکراتیکسی در این زمینه ابراز می شد. این رفقا پیشنهاد می کردند که هر کدام از هسته های مذهبی و مارکسیستی تحت عنوان بخشی از سازمان یا بعنوان یک جبهه . . .

★ - این واقعیت در شرایطی درست و در شرایطی نادرست است ولی نه به صورتی که در بیانیه آمده است. بیانیه در شرایطی که طبقه کارگر آگاهی سیاسی و مبارزه سیاسی چشمگیری ندارد (سال ۵۴)، مطلقا آگاهی به ماهیت رژیم و امپریالیسم از دیدگاه خرده بورژوازی را بدتر از عدم آن دانسته است.

فعالیت نمایند . این خواست که در آن زمان از جانب نیروهای دیگر جنبش نیز مطرح میشد ★ ، جلوتر و پیش از همه توسط عنصر اصلی رهبری با عنوان اینکه : " در این صورت پرولتاریا حقانیت تاریخی خود را اثبات نمیکند ! و در صورتیکه بگوئیم همه سازمان مارکسیست شده ، این يك دستاورد برای پرولتاریاست و . . . " عقب رانده شد . این نگرش سرشار از بی ایمانی به طبقه کارگر است زیرا که " طبقه کارگر " مجبور است برای اثبات حقانیت تاریخی خود به قلیب واقعیتها و تحریف حقایق موجود پردازد . اعدامهای ضد انقلابی مجاهدین شهید ، شریف واقعی و صمدیه لباف نمونه دیگری از بروزعملی این تئوریهاست . آن نقطه نظری که در سازمان تشکیل جبهه ای از هسته مارکسیستی و مذهبی را پیشنهاد میکرد ، صرفا يك نظر تاکیکی نبوده بلکه در ابعاد وسیعتر ، نگرش این رفقا را نسبت به مناسبات پرولتاریا و طبقات خلقی دیگر بیان میکرد . این نقطه نظر نشان میدهد که این نگرش به مناسبات طبقاتی که متحد پرولتاریا هستند با نگرش رهبری به این مناسبات تفاوت کیفی دارد . در حالیکه رهبری با چنان نظرات و عملکردی ، عملا به ورطه يك برخورد سکتاریستی درمی غلطد ، نظرات فوق منافع پرولتاریا را در مد نظر دارد و با حقانیت دادن به يك جریان انقلابی (مذهبی) به مثابه متحد طبیعی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک ، شرایط این " اتحاد " را فراهم میسازد .

نمونه دیگر در مبارزه ایدئولوژیک با رفقای فدائی بروز پیدا میکند : این مبارزه اساسا بر سر پیشبردن شعار انحرافی " جبهه واحد توده ای " در مقابل شعار " وحدت مارکسیست - لنینیستهای فدائی رفقای فدائی - که در هر صورت و علیرغم التقاط موجود در آن بیش از آن به موازین و اصول مارکسیستی نزدیک بود - شکل گرفت و با شیوه ها و روشهائی بغایت انحرافی و با حملات هیستریک و تهمتهای ناروا و دروغ و شانتاژ و تهدید به پیش برده میشد . . . این حملات و این مبارزه با اصطلاح ایدئولوژیک در ادامه منطقی و سیر رو به نزول خود و پس از اینکه ضربات دشمن بر رفقای فدائی ، سازمان آنها را دستخوش بحران و تلاشی کرده بود ، به اشکال زشت تر و زننده تری که معنای واقعی

★ - به ضرورت مثال رفیق شهید حمید اشرف در نوار مذاکرات ۵۴ این موضوع را مطرح کرده است .

★ مراجعه شود به سرمقاله نبرد خلق ۱ - (شعارهای وحدت)

آن در تئوریها و نظراتی بود که رهبری نمایندگی میکرد تداوم مییافت .
 متأسفانه هنوز جریان توده ای در سازمان آنقدر قوی نبود که بتواند در مقابل
 این نگرش و عملکردهای ناشی از آن ایستادگی کرده و نظرات صحیح و دمکرا -
 تیک و انقلابی خود را پیش ببرد . لازمست در اینجا اشاره کنیم که نظرات برخی
 از رفقای سازمان که پیشنهاد میکردند دو هسته مذهبی و مارکسیستی تحت
 عنوان جبهه و . . . فعالیت کنند ، با حملات هیستریک از جانب رهبرین عصب
 نشست همینطور چه در آنزمان وجه بعداً هر تردیدی نسبت به درستی
 اقدامها ، هر تزلزلی در عدم قبول آنها - به عنوان کفر و ارتداد تلقی میشد
 و با دهها انگ و مارک و غیره و غیره سرکوب میگردد و باین ترتیب مرز میان
 مواضع انتقادی سالم و درست با مواضع انتقادی ناسالم و انحرافی مخدوش
 میگردید و بدین سان حیات سالم و شاداب و انقلابی سازمان از آن گرفته
 میشد و بازهم انحرافات عمیق و عمیق تر شده و در همان اشکال و حتی بدتر
 از آن تکرار میشد . نقطه نظراتی که در بیانیه طرح شده بود ، توسط نظریه
 ظهور امپریالیسم ایران ، در کتاب ایران و عراق تکمیل میشد . جالب است که عنصر
 اصلی رهبری گذشته سازمان زمانی که جنبش انقلابی خلق آنچنان اوج گرفته
 بود (پاییز ۵۷) از اینکه هنوز کسی به نقد این کتاب ننشسته است سخن می راند
 در اینجا اشاره به آن جنبه ای از انحراف کتاب فوق که در رشته منظمی با دیدگاههای
 انحرافی فوق الذکر قرار گیرد ضروری مینماید . این جنبه انحرافی در برخورد به رژیم
 ایران و تلقی امپریالیستی داشتن از آن تجلی میکند .

مطابق این نظریه رژیم ایران به دو دلیل اساسی امپریالیست معرفی میشود ★
 ۱ - دلیل اقتصادی : در کتاب اینطور استدلال میشود که با توجه به اینکه
 در ایران سرمایه داری از همان ابتدا حاکمیت خود را در شکل انحصارات مالسی
 و تولیدی و صنعتی و خدمات و . . . (نظیر بانک توسعه صنعتی و معدنی و . . .)
 ظاهر گردانیده است ، بنابراین میتوان گفت زمینه ای وجود نداشته است که
 این موسسات در طی پروسه رقابت آزاد بوجود آیند و به همین علت هم با فرمول
 لنینی انطباق ندارد و نمیتواند داشته باشد!

۲ - دلیل سیاسی (که با تأکید نویسنده اساسی تر از دلایل اقتصادی است)
 این امر تا میل زور و ارتجاع از جانب رژیم ایران در منطقه است (که بانقل قولهایی از
 شهرام چوبین اثبات می شد)

★ - صفحات ۲۵ - ۲۱ کتاب ظهور امپریالیسم ایران در منطقه و

تنها اندکی دقت به این دلایل کافیست که عمق انحرافات این تئوری را نشان دهد
زیرا فلان بانک یا بهمان مؤسسه امپریالیستی - ایرانی که نه بر اساس شراکت در
سرمایه انحصاری و امپریالیستی " بلکه بر اساس صدور سرمایه امپریالیستی به کشورها -
بسته و دلالی سرمایه محلی پاکرفته است، چگونه میتواند زیربنای اقتصادی يك قدرت
امپریالیستی را در ایران پی ریزی نماید؟!

آیا پیاده شده استراتژی " آسیائی کردن جنگ و ستام " و منطقه ای کسردن
جنگهای منطقه ای " نیکسون که بر اساس آن، نیروهای مرتجع و وابسته محلی میبایست
بار کشور مترویل را در این مناطق بدوش میکشیدند و بجای وی وارد در جنگ با خلقهای
تحت ستم بپا خاسته میشدند را میتوان تعایل به " زور و ارتجاع " ناشی از قدرت مستقل
خود این کشور وابسته دانست؟ یا اینکه این تعایل به " زور و ارتجاع " کشور امپریالیستی
مترویل است که توسط ایادی و نوکران و اجرا میشود!!

بدین ترتیب صرف نظر از التقاطی که در نظرات بیان شده در کتاب مزبور ★ وجود
دارد، آنچه آنچنان تصویری از " استقلال " رژیم سرمایه داری وابسته ایران ترسیم
میشود، که آنرا به سرحد يك قدرت امپریالیستی می رساند! جالب است که
نویسنده مقاله به انتقادات اعضا و مسئولین سازمان در مورد همین نظریه (البته پس
از انتشار این سند) در چاپ دوم پاسخ میدهد، و این نشان دهنده این واقعیت
است که چگونه این رهبری به نحوی غیرد مکرراتیک نظریه ای رابه عنوان مواضع سازمان

★ - التقاط به این معنی که در جاهای دیگر به وابستگی ایران به امپریالیسم
نیز تاکید میشود اما آنچه در يك حرکت التقاضی مهم است سمت آن حرکت میا -
ند و در این مورد نیز خواهیم دید چگونه این نقطه نظریه تئوری رکود و به کم
رنگ کردن وابستگی ایران به امپریالیسم گشانده میشود . اما خوست به یکی دیگر
از صحنه هائی که مانور بین این نظریات التقاضی بوجود می آورد اشاره کنیم .
موضوع بر سر مبارزه با فدا ئیهاست . در اینجا میبسم که بر جنبه دیگر التقاط -
یعنی حضور امپریالیسم در ایران تاکید میشود . در آنجا که ترور مخالفین -
ایدئولوژیک مطرح است يك جنبه و آنجا که سلطه بر رقبا مطرح میشود . جنبه
دیگر وارد عمل میشود . واقعا که اپورتونیسیم نفرت انگیز است . اپورتونیسیتها در
میان نظراتی که یکی ناقض دیگری است چون ماری خزند و هر دم به رنگی در -
می آیند . حاکمیت این نظرات در سازمان چنین واقعیاتی را طی سالهای ۵۶ -
۵۲ بوجود آورده بود .

در سطح خارجی منتشر می‌ساخت که به هیچ وجه پیرویه منطقی خود را در درون سازمان برای رسیدن به یک دیدگاه مشترک و همگانی از آن ه طی نکرده بود .

نفع جنبش کارگری و جنبش خانه سازی و دیگر تغییرات اجتماعی در سال ۵۵ از یک سو و ضربات دشمن بر پیکر سازمانهای چریکی و از جمله سازمان ما ، از سوی دیگر باعث برآمد جریانهای مختلفی بر علیه نظرات حاکم در سازمان میگردد . هم از موضع توده های وهم از موضع لیبرالی تر دیدها و ابهاماتی نسبت به مشی سازمان و مناسبات حاکم بر آن ابراز میشود ، اما مطابق معمول رهبری هر دو را مورد تهاجم قرار میدهند ، و نظرات درست و سالم را در پوشش مبارزه با جریان لیبرالی سرکوب میکند . این نظرات که مضمون اساسی آن گرایش پیشتر به سمت مشی توده های و کار در میان طبقه کارگرو نفی مشی چریکی به مثابه یک مشی خرده بورژوازی است ، در پوشش مبارزه با اکونومیسم و تحت این نام ، به عقب رانده میشود .

جریانی که از یک موضع لیبرالی به نقد نظرات سازمان میپرداخت جریان انحلال طلبانه ای بود که سه عنصر قرار گرفته در "اس آن" در یک مسئله مهم با نمایندگان جریان حاکم بر سازمان و در رأس آن عناصر اصلی رهبری وحدت داشتند ، و آن پایه های اساسی "تئوری رکود" یعنی پس رفت موقعیت انقلابی ، بطور کیفی و در از مدت و پس رفت طبقات متوسط از صحنه انقلاب بود . پس از فرار و ترک این سه عنصر ، در کنار نظرات و تحلیل های تشکیلاتی از این مسأله ، استراتژی و مشی سازمان که به "تئوری رکود" معروف گشته است ، تدوین شد . این تئوری هر چند که از نقطه نظر وجود یاعدم وجود موقعیت انقلابی ، نفی موقعیت انقلابی را بعنوان پایه تحلیل های ارائه شده مطرح میساخت ، ولی در واقع امر این چیزی نبود ، جز نتیجه حرکت تئورهای ارائه شده در "بیانیه اعلام مواضع" ، متم آن در نظریه "امپریالیسم ایران" و نیز سمت گیری آن به سوی یک تئوری ضد انقلابی بورژوازی . به بیان دیگر "تئوری رکود" ادامه منطقی شکست فضاخت با تئورهای قبلی بود ، که ایسمنک جنبه های انقلابی خود را نیز از دست داده بود و آشکارا مشی ضد انقلابی "شبه تروتسکیستی" را تبلیغ و ترویج میکرد . * هدف رهبری از بیان این نظرات این بود

★ - مراجعه شود به اطلاعیه مهرمه ۵۷ درباره جریان اول درون سازمان که نمندگان آن از سازمان فرار کردند .

* - توجه شود که این تئورها امروز با هر توجیهی و با قید این واقعیتها کم در سالهای ۵۵-۵۳ بدلیل سرازیر شدن پول نفت برخی طبقات خلقی به رفاه آرشینو اسناد سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

که از یک موضع ضد انقلابی، مشی چریکی را، بطور نیم بند و توجیه گرایانه‌ای رها کند و نظرات انحرافی و ضد انقلابی خود را در اشکال سیاسی بین نیروهای جنبش کمونیستی و کارگران نفوذ دهد ★ • تئوری رکود، هنگامیکه دیگر سه نفر از اعضای رهبری یا باصطلاح "مردان جنبش مسلحانه" پیشتاز - این متحدین اصلی رهبری تا روز فرار از سازمان - در کنار رهبری نبودند پاسخ رهبری به معضلات و مسایل سازمان بود • این پاسخ همانند پاسخ سازمان شکست‌ناشان داد که "تناظر" این جریان با موقعیت کدام طبقه و قشر جامعه است؟ در اینجا روشن میشود که نقش مرکبار "رهبری" را نه در "جنبش مسلحانه پیشتاز" بلکه میبایست در موقعیت آن قشری جستجو کرد که حقیقتاً هم نقش مرکباری در انقلاب بازاری می‌کند •

اکثریت اعضای سازمان ما با گوشت و پوست خود واقعیت "جریانی" را که در پیچ جدید از حیات خود از پاسخ به ضرورت تکامل و رشد یا بندگی سازمان عاجز ماند، و باز هم بیشتره سمت منافع بورژوازی تمایل پیدا کرد، لمس نمودند، و دیدند که چگونه این تئوری ماهها سازمان را دریند "رکود" عملی کشاند و روحیه انقلابی و شادابی زندگی مبارزاتی آنرا در خطر جدی قرار داد •••••

اما این بار شرایط جدیدی در سازمان فراهم آمده بود که در اثر آن جریان توده‌ای امکان برآمد روزافزون وی بازگشتی رامیافت • این شرایط که سرچشمه آنرا باید در رشد و غلیان جنبش کارگری و توده‌ای جستجو کرد، عبارت بودند از: شکست کامل مشی چریکی و قرار گرفتن آن درین بست یک بحران خردکننده سیاسی؛ تضعیف بندهای سلطه طلبانه رهبری که با فرار سه تن از یاران نزدیک آن، که تا آن زمان ابزار تشکیلاتی اصلی سازمان را برای سرکوب نظرات توده‌ای در

★ به پاورقی دوم صفحه قبل مراجعه کنید.

رسیده اند نمی‌تواند تغییری کیفی در آرایش نیروهای انقلاب داد و مناسبات میان طبقات بوجود آورد • آرایش طبقاتی جامعه و مناسبات میان نیروها در طی یک مرحله فقط از طریق یک انقلاب اجتماعی دگرگون میشود و یک حادثه اقتصادی، سیاسی و ••••• نمی‌تواند تغییرات کیفی در این مناسبات و آرایش صورت دهد •

دست داشتند ؛ دور شدن عناصر اصلی رهبری از روابط فعال سازمانی ★ ، اینها به علاوه مساعدت عوامل دیگری از جمله تجارب سازمانی در فعالیت کارگری خود ، - آموزش پذیری از مارکسیسم - لنینیسم و ۰۰۰ مجموعه آن شرایطی بود که بساعت میگشت این با جریان توده ای از برابراقتقاد اتار تجاعی وهیستریک جریان رهبری عقب ننشیند . اما این بدان معنی نیست که در این زمان - از بهار ۶۰ به بعد جریان توده ای راحت و آسوده جای خود را در سازمان باز میگرد ، در واقع این جریان در برخورد و مبارزه با جریان انحرافی مسلط بود که میتوانست امکان رشد یابد در شرایطی که تئوری رکود سازمان رابه بندگشاند ، بود عملکرد های قبلی سازمان در پهنه اجتماع - از قبیل اعدا مها - برخورد با فدائی ها و نحوه برخورد با نیروهای مذهبی و ۰۰۰ بیش از پیش او رابه انزوا گشاند ، بود وید ترازان زمانی که بر اساس ایدئولوژی خاص رهبری این انزوا توسط اوبه فضیلت هم ارتقا داده میشد ، و از نظر وی گویا که روشنفکران به دلیل حاکمیت جریان پرولتری در سازمان ما از آن استقبال نمیکنند و وقتی هم وارد آن میشوند ، فلج میگردند (لا) و درست در شرایطی که از نظر رهبری توده ها و مسئولین سازمانی میبایستی علیه تضاد فرعی سازمان در آن زمان - یعنی بورژوازی لیبرال - بسیج می شدند ، جریان توده ای آهسته آهسته از زیره روی آمد و ذره ذره جریان حاکم رابه پس میراند

این جریان توده ای سمت اصلی حمله خود را بر اساس همان درک غریزی خود بر علیه "آنا رشیسم" و بر علیه "شبه تروتسکیسم" نشانه گرفته بود . هر چند که این حرکت از جانب رهبری باز هم سرکوب میشد ، ولی بتدریج پس از ۹ ماه تلاش مستمر و کار توده ای (از اول سال ۵۶ تا آذر ماه) مشی چریکی و تمام ثوریهایی که در توجیه آن ارائه شده بود - تز دوم مرحله " * و "رکود" که قبلا رد شده بود - در

★ - این خارج شدن عناصر اصلی رهبری از روابط فعال سازمانی ، بیان ثورسک خود را در همان "تئوری رکود" مییافت ، که مطابق آن ، برای زمان و موقعیت انقلابی آینده (که البته برای فرارسیدن آن زمان دوری پیشبینی می شد) حفظ رهبری استراتژیک سازمان ضرورت داشت!

* - منظور از تز دوم مرحله "که در درون سازمان از جانب رهبری عرضه و تبلیغ می شد اعتقاد به صحت کاربرد عمل نظامی و "تبلیغ مسلحانه" تا سال ۵۵ و نادرستی آن پس از این سال است این تز بر این اساس ارائه می شد که تا سال ۵۵ شرایط عینی جامعه و وضعیت انقلابی آن اجازه کاربرد تبلیغ مسلحانه * ❖

بخش داخل بطور قاطع نقد ورد شد ★ و مسئله اعدامها نیز در بسیاری از جمعها نقد و ماهیت آن افشا و بر ملا گشت . بدین ترتیب دو قدم اساسی یکی از لحاظ رد قاطع مشی چریکی و دیگری از لحاظ شکستن حاکمیت " اندیشه شبه تروتسکیستی " در سازمان برداشته شد . در حالیکه این تغییرات در سازمان پیش میرفت " رهبری استراتژیک " در سازمان تازه در دیماه از وجود برخی انتقادات " به مشی چریکی سخن میگفت " (مراجعه شود به پیام به دانشجویان خارج کشور دیماه ۰۰۰۵۶) و در ادامه " منطقی حرکت خود همچنان به تحریف واقعیات و تحریف موقعیت و مواضع نیروهای جنبش اند ریاب " هوشیاری " و " سد مقاومت " و ابتکارا ت رهبری در برخورد با ضربات دشمن در سال ۵۵ و " ۰۰۰ می پرداخت (مراجعه شود به همان سند) . در آذرماه ۵۶ در جریان رو به گسترش انتقادی موضوع اعدامها که دیگر ماهیت واقعی آن بر اعضا معلم شده بود از جانب رفقای داخل رد و نفی میشود اما رهبری هنوز در مقابل انتقادات موضعگیری نمیکند

جریان توده‌های باز هم بیشتر به حرکت خود ادامه میدهد . ارزیابی از مبارزه ایدئولوژیک چه در داخل و چه در خارج تشکیلات (برخورد با فدائیها ، ارزیابی از تحول مارکسیستی و از مناسبات با گروههای مذهبی و مارکسیستی دیگر و . . .) همه منجر به دیدگاههای جدید و انقلابی میشود جریان رهبری نیز برخورد طبیعی و طبقاتی خود را میکند ! از یک طرف به همراه عنصر دیگر رهبری و یکی از مسئولین شروع به نظرپردازی اند ریاب لیبرالی بودن جریان و اقدامات عملی برای مقابله با آن میشود . و از آنجاکه این جریان درست آنجائی را که باید نشانده بگیرد ، نشانده گرفته است ، خشم و برآشفتگی و سرآسیمگی عنصر اصلی رهبری و فراقیسیون عنصر دیگر رهبری را باعث می شود آنچنانکه اساس و پایه اتحاد سه نفره " دو عنصر رهبری و یکی از مسئولین " در این دوره

★ - بگذریم که برخی از رفقا قبل از اینها هم مشی چریکی را نقد کرده بودند ولی از نظر سازمانی (منظور بخش داخل است) مرزبندی قاطع در همان زمان صورت گرفت .

را می داد و مشی چریکی در این رابطه مشی درستی بود ولی پس از این ، به علت رکود در وضعیت انقلابی " تبلیغ مسلحانه " نادرست ، بنابراین مشی چریکی بایستی جای خود را به کار سیاسی می داد . (برای توضیح بیشتر به اطلاعیه مهرماه ۵۷ مراجعه کنید)

عبارت میشود از مخالفت و مبارزه با جریان داخل و از طرف دیگر بی اعتباری اعتبار به تمام دست آورد های سازمانی طی دوره یکساله بازم از جانب عناصر اصلی و عنصر متحد ش. به عنوان رأس جریان انحرافی در این دوره - کوشش میشود که خط انحرافی گذشته پیش برده شود. بازم نظرات انحرافی در برخورد باج - ف - خ و بازم های - وهوی در مورد مبارزه ایدئولوژیک درونی و اقدام در بردن مقالاتی نظیر "فراخوان" ★ - که در آن زمان دیگر در رده سازمان گامانقد شده بود - براه میافتد و در سطح تشکیلات نیز به ارائه همان مناسبات غیر مکرراتیک و جلوگیری از رسیدن مقالات و اسناد مبارزه ایدئولوژیک به دست توده های سازمانی بخش خارج و فریب آنها بابدگویی و نظریه پردازی آنچنانی به مسئولین که در رأس جریان داخل قرار داشتند و ۰۰۰۰۰ پرداخته میشود ۰۰۰

مسلم است که جریانی چنین انحرافی نمیتوانست با سیر رویه رشد جریان توده ای همگام شود، به همین لحاظ نیز سبب از نقد و برخورد نظرات و اندیشه های حاکم که طی ۵ سال سازمان را تحت رهبری خود گرفته بود، و سبب از تصفیه حساب با مشی چریکی، اندیشه های تروتسکیستی و آنارشستی و سبب از شکستن مقاومتها و کسار - شکستی های رهبری در هرگام پیشرفت جریان انتقادی، و سبب از دریافت این واقعیت که رهبری بطور کامل راه خوش را از راه جریان سالم توده ای جدا نموده است، ببا تایید قاطع اکثریت، عناصر اصلی این جریان (یعنی رهبری سابق) از سازمان اخراج گردیدند ۰۰۰۰



★-مقاله ای که بر علیه جریان انحلال طلبی نوشته شده، ولی رهبری از هرگونه انتقاد از خود در آن خودداری کرده بود.

ضمیمه:

ضمیمه فصل سوم مربوط به نقل قولها از "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک" منتشره در سال ۵۵

الف - هدف ما از انتشار این رساله: (منظور بیانیه اعلام مواضع است ۵۰) صرف نظر از اهمیتی که همواره مسائل ایدئولوژیک در هر جنبش دارا است و در تحلیل نهایی ۵۰۰ اینجاد شرایط فعلی ایران، اهمیت مسائل ایدئولوژیک تنها بخاطر تبعیت از این قانون عام مبارزات اجتماعی نیست بلکه جامعه ما و تاریخ فرهنگ و اندیشه انقلابی مردم ما، اینک بر یکی از مهمترین سرفصلهای تاریخی خود قرار گرفته است. در این سرفصل سرنوشت مبارزه ایدئولوژیک که سالهای سال گاه شدید و گاه ضعیف در میان نیروهای مختلف اجتماعی جریان داشت بالاخره به نتیجه نهایی و سمت تعیین کننده خود نزدیک میشود. مضمون این بیانیه انعکاس این مبارزه ایدئولوژیک در میان سازمان ما و نتیجه نهایی آنرا آشکار میسازد. (بدین ترتیب نویسندگان ما علاوه بر تغییر و تحول درونی یک سازمان روشن فکری را در تطابق مکانیکی با تحولات جامعه اروپایی میکند ۵۰۰)

ب - "۵۰۰۰ بعد ها هسته اصلی این تفکر که با درک غریزی سلطه نویسنده امپریالیستی در سالهای ۴۰ همراه بود، منجر به جنبش ضد امپریالیستی در آذربایجان گردید حرکت دیگری را که یکسال بعد از آن در تهران و منصور نخست وزیر خائن وقت میبینیم میتوان نشانه ای از وجود بقایای همان تفکرات و نمودی از آخرین انعکاسات خارجی و تلاشهای عملی این تفکر دانست. ۵۰۰۰" در اینجا نویسندگان ما اساساً ادامه حرکت تفکر فوق را یعنی در واقع امکان و توانائی مبارزه خرد به روز رازی را بر علیه مناسبات حاکم نفی کرده است. توجه شود که این بیانیه در سال ۴۵ نوشته شده و پراکنده نویسنده دیگر عملی جز ترور منصور در سال ۴۳ که بیانگر ادامه مبارزه این طبقه خلقی باشد متصور نیست.

ج - (۵۰۰۰ در واقع غیر از آن عناصر بسیار معدودی از این قبیل روشنفکران

” عناصر پرسیا رسیا رمنده و د تری از خرد ه بورژوازی ” که میتوانند بند های طبقاتی را پاره کرده و با لتام در هده فهای اساسا سوسیالیستی جنبش مسلحانه حل شوند بقیه آنها تنها تا حد درخواستهای دمکراتیک و ۰۰۰ پیش خواهند آمد ۰۰۰ بسدین ترتیب به مرور با افزایش و تشدید قهر ضد انقلابی دشمن با این نیروها صفوف جنبش را ترک خواهند کرد و با آنها و اداره ورود درین بستی از تمایلات محدود و انحرافی خود خواهند نمود (۰۰۰) ” تا گید در مورد ارزیابی از هده فهای جنبش مسلحانه پیشتاز که از نظر نویسنده اساسا ماهیت سوسیالیستی دارد از ماست ”

د - ” حتی جنبش ۱۵ خرداد ۰۰۰ با همه اصالت و روح مبارزه جوانه اش که توانست قشرهای وسیعی از طبقات مختلف شهری و برخی اقشار موجود در روستاها را به دنبال خود بکشد تنها به این دلیل شکست خورد که یک رهبری منضبط و سازمان یافته که تنهایی توانست از طرف یک سازمان انقلابی پرولتری اعمال شود بی بهره بود ۰۰۰ ”

ه - ” ۰۰۰ ” میباید سمت گیری فوری و مشخص تر طبقاتی به سمت طبقات زحمتکش - به سمت طبقات در حال تکوین (کارگران) و در عین حال به سمت جمع آوری نیروهای در حال سقوط ۰۰۰ یعنی قشرهای سنتی خرد ه بورژوازی شهری و دهقانان فقیر و تهی دستان روستاها صورت گیرد ۰۰۰ ” (نویسنده که به شدت تحت تأثیر جریان یافتن دلارهای نفتی قرار گرفته بلافاصله بخش مهمی از اقشار و طبقات خلقی را از پرولتاریا ، در مرحله انقلاب دمکراتیک ، جدا می سازد)



از انتشارات:

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

فروردین ماه ۱۳۵۸

بها: ۳۰ ریال

تکثیر از:

اتحادیه دانشجویان ایرانی در آلمان و برلین غربی

فدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی در فرانسه

اتحادیه دانشجویان ایرانی در استکهلم

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

www.peykar.org